



بزرگداشت جهانی شهید بزرگ ایران و بازتابهای آن

اشاره:

آنچه در اینجا می‌خوانید مربوط به روزهایی است که دکتر علی شریعتی به شهادت می‌رسد. دقیقاً زمانی که به مناسبت چهلمین روز شهادت او نوزده سازمان انقلابی جهان نه در وطن او ایران که در لبنان از مقام او تجلیل می‌کنند و ادامه راه او را خواستار می‌شوند.

از دکتر شریعتی یاد کردن بهانه نمی‌خواهد یا بهتر بگوییم همه چیز بهانه یاد او و یادآور او است. ولی مناسبت مشخصی نیز هست: مناسبت بیست و ششم اردیبهشت تاریخ مهاجرتش از تنگنای اختناق به «سرزمین گسترده خداوند» جایی که بتوان آزادانه به راه .. راه خدا و خلق مستضعف ادامه داد. ولی..

از: دکتر ابوالقاسم امامی

گردید.

در ایران، به رغم اختناق شدید و تلاشهای نومیدانه ساواک، مجالس ختم برگزار شد و بسیاری از شرکت‌کنندگان در این مجالس بازداشت شدند. بیش از ۲۰۰ تن از دانشجویان که در مجلس یادبود دکتر شریعتی در مسجد ارك تهران شرکت کرده بودند دستگیر شدند و به سوی سلولهای هراس‌انگیز زندانها کشیده شدند، چنانکه مجلس ختم به درگیری شدید میان شرکت‌کنندگان و جاسوسان ساواک و پلیس شاه انجامید.

در زندان قصر تهران، زندانیان سیاسی به جرم برگزاری مجلس یادبود گرفتار درنده خویان رژیم شاه شدند. و بشدت مضروب گردیدند.

در تهران و سایر شهرهای ایران نیز، تظاهرات بیشماری برپا گردید و بسیاری از تظاهرکنندگان هنوز در زیر شکنجه وحشیانه و درزندانه‌های شاه به سر می‌برند. بخاطر خنثی کردن توطئه شاه که برضد توجه ملت ایران نسبت به شهید، در جریان بود، دانشجویان دانشگاه فردوسی در مشهد، (برای خنثی کردن و بهم ریختن مجلس بزرگداشت دولتی) تالار کنفرانس دانشکده ادبیات مشهد را به آتش کشیدند و بدنبال شهادت دکتر شریعتی اعلامیه‌های بیشماری در داخل و خارج از ایران منتشر گردید.

سخنان امام موسی صدر و یاسر عرفات:

امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان و یاسر عرفات رهبر سازمان الفتح دوستاره درخشان این اجتماع بوده‌اند. برگزاری آیین بزرگداشت شریعتی و شرکت این دو شخصیت در این آیین از سوی جناحهای لبنانی وابسته به غرب و ساواک ایران از جمله کامیل شمعون چهره شناخته شده لبنانی مورد نکوهش قرار گرفت. امام موسی صدر در

به مناسبت چهلمین روز شهادت دکتر علی شریعتی نشان‌دهنده راه و سیمای انقلابی اسلام در تاریخ ۱۹۷۷/۸/۱۴ (۲۳ مرداد ۱۳۵۶) در سالن یونسکو، بیروت آیین بزرگداشت او و راه انقلابی - اسلامی او برگزار شد. دربرگزاری این آیین کمیته‌ای به نمایندگی از نوزده سازمان یا گروه انقلابی و آزادیخواه، شرکت داشته‌اند. این سازمانها عبارت بودند از:

جنبش محرومان در لبنان، سازمان «الفتح»، سازمان «امل» گروههای پایداری لبنان (امل = افواج المقاومة اللبنانية)، نیروهای چریک عاصفه، نهضت آزادی ایران، مرکز برنامه‌ریزی فلسطین، مرکز مطالعات فلسطین، اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا، آمریکا و کانادا، اتحادیه دانشجویان مسلمان در آمریکا و کانادا، اتحادیه مسلمان فلسطینی، روحانیون مبارز ایرانی، اتحادیه کل کارگران فلسطینی، جبهه خلق برای آزادی اریتره، نهضت آزادی ملی زنگبار، نهضت ملی آزادی جنوب فیلیپین، نهضت آزادی ملت زیمبابو، دوستان دکتر علی شریعتی.

شرکت دو چهره مبارز امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان و یاسر عرفات رهبر سازمان الفتح بر رونق و شور این آیین می‌افزود. از شرایط اختناق گفتن، رازی را برملا نمی‌کند. ولی شنیدن از زبان «کمیته بزرگداشت شهید» و به بهانه اشاره‌ای به بازتاب شهادت گواه زمانه ما در خارج از ایران، مفهومی دیگر دارد. متن اعلامیه کمیته چنین است: «خبر شهادت دکتر علی شریعتی بمبی بود که انفجار آن گوش‌ها را در داخل و خارج از ایران به شدت لرزاند. انبوه جمعیت و گروههایی که در تشییع جنازه او در لندن، و در مجالس ختم او در لندن، پاریس، آلمان، و بسیاری از شهرهای آمریکا شرکت کرده بودند، خود به خود به تظاهرات عظیمی برضد پیمان پلید ایران و آمریکا مبدل

آغاز نطق خود گفت: «ما هنگامی که به اوضاع می‌نگریم و وضع داخلی خود در لبنان، منطقه خاورمیانه و جهان را از نظر می‌کناریم می‌بینیم که امروز نیز مانند دیروز چیزی که انتظارها را برآورد و ما را راضی کند به چشم نمی‌خورد.» امام موسی صدر، آنگاه، به گروههایی که خواستار دگرگونی‌اند پرداخت و آنها را به چهار دسته تقسیم کرد: ۱- گروهی که تسلیم واقعیت‌اند و راه مماشات در پیش می‌گیرند

۲- گروهی که آنچه می‌گذرد مورد قبول‌شان نیست لیکن از رویارویی می‌گریزند. ۳- گروهی که در جستجوی تغییرند لیکن از اسلحه بیگانه استفاده می‌کنند و پاره‌ای احزاب را برمی‌گزینند. ۴- و گروهی که تسلیم نمی‌شوند، و از سرنویدی جلای وطن نمی‌کنند، یا راه زندگی دیگران را بر نمی‌گزینند. این گروه به منطقه وسیعی از جغرافیا، چنانکه تاریخ، وابسته‌اند.... و من به گروه اخیر احترام می‌گذارم زیرا این گروه نماینده انقلابی راستین و «خودی» است که از خارج وارد نمی‌شود و دکتر علی شریعتی نیز به این گروه وابسته است. زیرا این گروه به اندیشه‌های اصیل و به دل‌های ما و میراث فرهنگی ما و ایمان ما وابسته‌اند. آنگاه ضمن حمله شدید به شیوخ و رهبرانی که از اینجا و آنجا پول می‌گیرند و ثقل تلاش‌هایشان متوجه ایجاد تفرقه در صفوف شیعیان است. گفت: «هر روز «رهبر» و «بنیانگذار»ی ظهور می‌کند، هر روز می‌شنویم که آنها صلاح شیعیان را می‌خواهند. اگر چنین بود، دستگاههای ایران، دکتر شریعتی را نمی‌کشتند و رهبران فکری بزرگ را در ایران بازداشت نمی‌کردند. ما هر راهی جز راه علی و حسین را رد می‌کنیم و لبنان را کشور آزادی و وحدت ملی و سرزمین هجرت پیکارجویانه، و خاستگاه مقدس‌ترین انقلاب یعنی انقلاب فلسطینی می‌خواهیم و نمی‌پذیریم که مردانی کوچک که همه سرمایه‌شان بهای نفت و دسیسه است در صفوف

شیعیان راه یابند. هرگز ممکن نیست که توطئه اینان به جایی رسد. عمال و مزدوران از اینجا بروند هرچند عمامه بر سر نهند و خویشان را امام بخوانند».

سخنان یاسر عرفات:

یاسر عرفات در سخنان خود تأکید کرد: «دکتر شریعتی، تنها يك مبارز ایرانی نیست که مبارز عربی - فلسطینی - لبنانی و جهانی نیز هست و از همین روست که محرومان از وطن: ما فلسطینی‌ها تا محرومان در وطن یعنی شما مردم جنوب لبنان که به دفاع از ما اسلحه برداشته‌اید در یادبود او شرکت کرده‌ایم». یاسر عرفات در سخنان خود ضمن اشاره به همبستگی سازمان «فتح» و سازمان «امل» گفت: من به حضرت امام موسی صر می‌گویم: «که سازمان الفتح و سازمان «امل» فتح (پیروزی) و امل (امید) اند: «پیروزی» این امت و «امید» برای «فلسطین که بگین آن را «آزاد شده» می‌نامد. و از همینجاست که اهمیت این سلاح معلوم می‌گردد سلاحی که با سلاحی دیگر در شهر خلیل و سرزمین اشغال شده در برابر بگین و دایان ایستاده به آنها می‌گوید که این سرزمین عربی است، عربی است، عربی است...».

منیر شفیق رئیس مرکز برنامه‌ریزی فلسطین در سخنان خود گفت: «این گردهمایی در واقع درس بزرگی است. رویارویی با حقیقت است، این حقیقت که بدانیم برای چه زندگی کنیم و بخاطر چه چیزی بمیریم». پیام نهضت آزادی ایران و اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا، و کانادا که در آن زندگی و مبارزات دکتر علی شریعتی تشریح گردید، توسط آقای صادق قطب‌زاده ایراد گردید و آقای عبدالمجید صالح پیام دوستان دکتر شریعتی را خواند و تلگرام جبهه آزادیبخش اریتره توسط شیخ محمد یعقوب قرائت گردید. متن تلگرام چنین است:

«بنام خدا و بنام انقلاب اریتره و ملت اریتره به ملت لبنان و فلسطین و به ملت ایران درود می‌فرستیم و به آنها تسلیت می‌گوییم. چنانکه به خودمان نیز بخاطر درگذشت برادرمان، مبارز بزرگ و شهید دکتر علی شریعتی تسلیت می‌گوییم. ما دکتر شریعتی را به عنوان پشتیبان انقلاب اریتره و مدافع راستین آرمان عادلانه‌مان شناخته‌ایم. او همچنانکه پرچم انقلاب الجزایر و انقلاب فلسطین را بر دوش می‌کشید، پرچم انقلاب اریتره را هم بر دوش داشته است. با شهادت او، ما دوست وفادار ملتمان و مبارزی برجسته را که در راه آرمانهای عادلانه پیکار کرد از دست داده‌ایم. ما با او و کلیه شهیدان، پیمان می‌بندیم که تا رسیدن به پیروزی و آزادی به مبارزه ادامه دهیم. ملتمان، امروز با توطئه بزرگی روبروست توطئه‌ای که بخاطر نابودی ملتمان و به تسلیم واداشتن این ملت در برابر زمامداران فاشیست اتیوپی تدارک دیده شده است: از سال ۱۹۶۱ به بعد انقلاب ما در راه استقلال و آزادی به پیش می‌رود و در این راه هزاران شهید داده‌ایم. به همین مناسبت فرخنده، ما با شما و روح شهید صدیق و وفادار، دکتر شریعتی پیمان می‌بندیم که



با هم، و در يك سنگر بر ضد استعمار، صهیونیسم، نژادپرستی و بیدادگری باقی بمانیم و در این راه از هیچ مشکلی نهراسیم.

درو بر شما

جبهه آزادیبخش اریتره

در پایان جلسه آقای احسان شریعتی فرزند برومند دکتر علی شریعتی سخن گفت و شهادت پدر را نه «پایان» که «آغاز» نامید و همه مبارزان راه آزادی را به وحدت و همبستگی بیشتر با جنبش آزادیخواهانه ایران دعوت کرد.

بازتاب برگزاری اربعین دکترو شریعتی در لبنان

برگزاری یادبود دکتر شریعتی در بیروت، به همان اندازه که شوروی تازه در محافل مبارزان پیا کرده بود، سبب ناخشنودی و هراس جبهه مقابل - اعم از رهبران راست‌گرا و وابسته لبنان یا ساواک - گردید. چنانکه در هفدهم اوت (سه روز بعد از مراسم یادبود) «منصور قدر» سفیر ایران با کامل‌الاسعد رئیس مجلس ملی لبنان (شیعه است!) ملاقات نمود و این ملاقات «عادی»! اعلام شد (روزنامه العمل چاپ بیروت ۱۷ اوت ۱۹۷۷). چنانکه رهبران «جبهه لبنان» از جمله جواد یونس، کامیل شمعون، فؤاد البستانی، دوارد حنین، شارل مالک، پرزیدنت فرنجیه، سناتور پیر جمیل در منزل سلیمان فرنجیه جلسه سری تشکیل دادند. (النه‌ار واللواء ۱۹ اوت ۱۹۷۷). در پایان جلسه کامیل شمعون در پاسخ خبرنگاران، درباره جنوب لبنان گفت: «از اجرای موافقت‌نامه‌های مربوط به امنیت لبنان خبری نیست. ما منتظر اجرای آن هستیم در حالی که سخنان ابوعمار و دیگران مانند ابویاد یا سخنان امام موسی صدر متأسفانه مایه خوشبینی نیست...» به کامیل شمعون گفته شد: «محافل نزدیک به امام موسی صدر کمونیست بودن دکتر شریعتی را رد کرده‌اند. کامیل شمعون گفت: او صدر صد کمونیست است. این کارها سبب می‌شود تا ما با کشور رادر، ایران اختلاف پیدا کنیم. شمعون افزود به چه دلیل؟!... این شخصیت بزرگ و گرانقدر کیست که چنین یادبودی برای او برپا کرده‌اند؟! این شخصیت چه ارتباطی با لبنان دارد؟! چرا این مراسم در لبنان و نه در کشور دیگر برگزار می‌شود؟!... صاحب این یادبود، لبنانی نیست هیچ ارتباطی با لبنان ندارد، پس چرا یادبود او در لبنان برگزار شود آیا این يك مبارزه‌طلبی در برابر يك کشور دوست نیست؟ یا این يك عرض اندام در برابر ملت لبنان بشمار می‌رود؟!»

شایعه‌پراکنی ساواک و یاران طاغوت که نشانه رنج عمیق طاغوت از تأثیر شخصیت دکتر شریعتی حتی پس از مرگ ویست، چنان بود که محافل امام موسی صدر در پاسخ سخنان کامیل شمعون در النه‌ار (۱۷ اوت ۱۹۷۷) گفتند: دکتر شریعتی نه کمونیست بود و نه چپ‌گرا و نه ضد دین یا



ضد خدا، او بیش از ۱۵۰ کتاب درباره اسلام و ایمان و... نوشته است».

ولی تکفیر شریعتی، اعتراض به شرکت یاسر عرفات در مراسم یادبود شهید، تلاشهای مذبحخانه ساواک در بیروت و غیره به جایی کشید که جنبش محرومان جنوب لبنان يك بیانیه چهار صفحه‌ای منتشر کرد که به علت اهمیتی که در تشریح فضای آن روزها داشت آن قسمت از آن را که به شهید مربوط می‌شود برای خوانندگان ترجمه می‌کنیم:

اعلامیه جنبش محرومان لبنان:

«یادبودی که از سوی نوزده سازمان انقلابی در جهان به مناسبت چهلمین روز درگذشت دانشمند مبارز دکتر علم شریعتی در یکشنبه گذشته برگزار گردید، تفسیرها و اکنشهای گوناگونی را در هفته گذشته برانگیخته است. مسؤولیت بزرگ ملی که برعهده جنبش محرومان لبنان قرار دارد - صرف‌نظر از اینکه خود یکی از سازمانهای دعوت‌کننده بود - حکم می‌کند که حقایق زیر را به آگاهی همگان برساند:

۱- تفسیر غلط شرکت آقای یاسر عرفات رئیس سازمان آزادیبخش و رهبر انقلاب فلسطین و تفسیر سخنان او در این مجلس بزرگداشت و در نتیجه بهره‌برداری از آن، قلمداد کردن آن به عنوان دخالت در امور داخلی لبنان نقض موافقتنامه شتوره مستلزم درنگ و تأمل است: سازمان الفتح در دعوت به این بزرگداشت از آنجا سه پذیرفت که دکتر شریعتی به انقلاب ملت فلسطین خدمات بزرگی کرده بود، چنانکه وی از پشتیبانان انقلاب الجزایر از مجاهدان مبارزات الجزایر بوده است. صرف‌نظر از اینکه او یکی از رهبران اندیشه اصیل و مبارز شرقی به شمار می‌رود.

شرکت برادر، ابوعمار در یادبود دکتر شریعتی نشان‌دهنده وفاداری انقلاب فلسطین نسبت به این رادمرد و قدردانی خدمات ارزنده‌ای است که او در مسایل عادلانه و مختار عرب ارائه کرده است. اما سخنان ابوعمار در این یادبود دعوت مجددی بود - برغم ناخشنودی بعضی - به سوء و حلت ملی لبنان و گشودن صفحه تازه و نیز تأکیدی بود بر تمهیدی که فتح در برابر مصالح مردم جهاب احساس می‌کند....

۲- ما فکر می‌کرده‌ایم که دوران تکفیر و تحریم و از بیرون کردن مردم سپری شده است با توجه به اینکه تک معمولاً کاری بود که در قرون وسطی و از سوی سب مذهب و بر ضد فرزندان متدین خود آنها صورت می‌گرفت. اما اینکه يك رهبر سیاسی بر آن شود تا يك دانش بزرگ را از دین خود بیرون براند - بدون آنکه این دانش وابسته به دین تکفیر کننده باشد - امری است که آن را در لبنان و در پایان قرن بیستم مشاهده می‌کنیم و شگفت اینک این متفکران سطری از کتابهای او را نخوانده گوشه‌ای از بحثهای او را نشنیده‌اند.

بقیه در صفحه ۸





با شریعتی در پایان راه

صادق قطب‌زاده

دکتر علی شریعتی را در سالهای بعد از کودتای ننگین مرداد و ۳۲ شناختم. در آن هنگام او دانشجو و عضو بته مرکزی خراسان بود و من نماینده دانش‌آموزان و کمیته مرکزی در نهضت مقاومت ملی. روابط ارگانیک نزدیک ما بعد از سفر دکتر به اروپا و تشکیل جبهه ملی روع شد. در آن سال من رهبر انجمن و دبیر کنفدراسیون سجویان امریکا بودم. دکتر شریعتی در جبهه ملی اروپا با مار روزنامه ایران آزاد فعالیت میکرد و روابط ما بخاطر اف مشترکی که در مقام عضویت جبهه ملی داشتیم رورت ارگانیک و نزدیک‌تر درآمد. در سال ۴۲ بخاطر یتهای سیاسی ضد رژیم از امریکا اخراج شدم و به س رفتم و به همکاری نزدیک با ایشان پرداختم این کاریها تا سال ۴۴ ادامه داشت، که در این سال دکتر به ن بازگشت و از فرودگاه راهی زندان شد. با دستگیری ر شریعتی فعالیت‌های شدیدی را برای آزادی دکتر آغاز یم از جمله تماس با تمام سازمانهای بین‌المللی به ووس با جبهه آزادی‌بخش الجزایر که سبب شد با عدتهای دوستانش در سازمان آزادی‌بخش الجزایر از ن آزاد شود. مرحوم دکتر بعد از آزادی از زندان به مشهد و در دانشگاه فعالیتهای خود را ادامه داد. ولی به سبب لها و فشاری که دستگاه حاکم به مرحوم دکتر وارد ورد توانستیم آن روابط و تماس نزدیک را که در پاریس نیم برقرار کنیم. تا اینکه در سال ۴۵ دکتر به پاریس آمد ابط دوباره برقرار شد. به اتفاق آقای حبیبی در جنوب سه محل موقتی جهت سکونت ایشان پیدا کردیم. برنامه رجهائی که قرار بود با آملن دکتر در خصوص تبلیغ ائل اسلامی آغاز شود با دکتر در میان گذاشتیم ولی ی برنامه‌ها بخاطر مسائل و درگیری خروج خانواده دکتر ران مدتی به تعویق افتاد - و دکتر پس از مدتی به جنوب ستان رفت و تماسها ادامه داشت تا اینکه در آن یکشنبه

راه خبر دردناک شهادتش را شنیدم، اصلاً باور کردنی نبود، طور ممکن بود او از دست رفته باشد. با حالت ناباوری و به عازم انگلیس شدم ساعت ۷ صبح روز بعد خود را به ل آقای میناچی که مرکز اطلاعات و جریانات بود رساندم و با باوری تبدیل به واقعیت دهشتناک شد. فعالیت خود را به باق آقای خرازی و دوستان دیگر شروع کردیم، بخش خبر هادت دکتر در انگلیس مشکلات عجیب و غریبی به وجود د. فشار دانشجویان در انگلیس که می‌خواستند جنازه را ایران حمل نمایند - از طرف دیگر تلفنهای مکرر دوستان ایران که با حمل جنازه به ایران مخالفت میکردند و گفتند که رژیم در نظر دارد از آن سوءاستفاده تبلیغاتی کند ویرا حسین‌زاده شکنجه‌گر ساواک به منزل دکتر مراجعه رده بود و از خانم ایشان درخواست نموده برای حمل جنازه اتفاق به انگلیس بروند به دستور هویدای معلوم قرار شده د هوایمای مخصوص تحت اختیار آنها بگذارند و به همین ظور عده‌ای از ماموران ساواک هم به انگلیس فرستاده ده بدند) برای آنکه طرح تبلیغی رژیم به مرحله اجرا نیاید و بهانه قانونی برای نگهداری جنازه در انگلیس داشته شیم، با آقای دکتر ابراهیم یزدی در امریکا تماس گرفتم تا سان فرزند بزرگ شهید دکتر علی شریعتی را که در امریکا د به انگلیس روانه کند - تاخیر احسان در ورود به انگلیس مشکلاتی که ساواک در آنجا به وجود آورده بود، و فشار ستان برای حمل جنازه به ایران (داشتند و استدلال کردند که با حمل جنازه به ایران و تظاهراتی که به دنبال واهد داشت در غایت بنفع نهضت خواهد بود و حاضر به ول این واقعیت نبودند که رژیم حتی نخواهد گذاشت مردم محل دفن جنازه آگاهی یابند) گرفتاری‌های بزرگ ما دند. بهر حال برای تسریع کار با چندین مرجع بین‌المللی خصوص مجلس عوام انگلیس تماس گرفتم که در مورد نازه کالبدشکافی شود چون با این کار می‌توانستیم هم جویزی برای نگهداری چند روزه جنازه داشته باشیم و هم با نام سازمانهای ذیصلاح در مورد واگذاری جنازه به احسان ریریتی تماس برقرار نمائیم و برای اینکه حوادث احتمالی نوجه جنازه نشود چند نفر از مریدان استاد پاسداری از نامه را به بعد گرفتند. کالبدشکافی جنازه ۲۴ ساعت بطول بجامید و فرزند استاد با دو روز تاخیر وارد انگلیس شد با رود احسان به انگلیس مشکلات دیگری شروع گردید.

چون عده‌ای متمایل بودند که جنازه استاد به عراق حمل دود و در کربلا به امانت گذاشته شود تا بعد به مشهد و ینان حمل شود. ولی این کار امکان‌پذیر نبود چون با دفن ستاد در جوار مرقد امام بعداً نمیشد آنرا به ایران حمل نمود.

مشکل دیگر شستشوی میت بود که می‌بایستی توسط يك مجتهد ایرانی صورت میگرفت با مشکلات زیاد آقای مجتهد شبستری را که در لندن بود پیدا کردیم ولی آقای شبستری از لحاظ احساسات عاطفی که نسبت به استاد داشت حاضر به انجام این کار نبود. ولی با توجه به این واقعیت که عوامل رژیم از مسئله به نفع خود استفاده میکردند شستشوی جنازه توسط ایشان انجام گرفت به اتفاق سایر دوستان از جمله آقای یزدی نماز میت گذاشتیم و تابوت را مهر و موم کرده و در یکی از سردخانه‌های خارج از شهر به امانت سپردیم. پیشنهاد می‌شد که جسد را در لبنان به خاک بسپاریم ولی بخاطر شرایط داخلی لبنان آنجا را محل مناسبی برای امانت گذاشتن جنازه نمی‌دانستیم. تا اینکه پیشنهاد شد به علت تعلق خاطر استاد به سوریه و وجود مرقد حضرت زینب در آنجا آن دیار برای منظور ما انتخاب شود و این انتخابی مناسب بود ولی از جهت پیش آمدن حوادث احتمالی این موضوع علنی نشد.

پس از این تصمیم، با امام موسی صدر تماس گرفتیم، و او که با تصمیم نهائی ما موافق بود تلاشهایش را آغاز کرد تا نظر مساعد مقامات سوری را جلب کند. ابتدا با عبدالحمید خدام وزیر امور خارجه سوریه تماس گرفت و پس از کسب موافقت موضوع را به سفارت سوریه در انگلیس اطلاع داد.

از این مراحل گذشته بودیم و داشتیم آماده می‌شدیم که يك هفته بعد از شهادتش جنازه او را به سوریه ببریم که با خبر شدیم خانم شریعتی برای آخرین دیدار و شرکت در مراسم تشییع و دفن توانسته است که از مرزهای بسته دیکتاتوری بگذرد و خود را به لندن برساند. این بود که همان روز جنازه را با دو ماشین اسکورت به فرودگاه بردیم. تا اگر فاشیسم پهلوی نگذاشته بود که در آخرین روزهای زندگی همپای شوهرش باشد لااقل بتواند آخرین لحظه‌ها را در کنار او بگذراند. با آمدن خانم شریعتی، همراه با احسان و سارا و سوسن و مونا و دکتر ابراهیم یزدی و دکتر صادق طباطبائی و میناچی و دیگر یاران و نزدیکان و شیفتگان معلم شهید، عازم دمشق شدیم.

امام موسی صدر، و عده‌ای از رهبران شیعه لبنان و اعضای سازمان «امل» و «الفتح» بخصوص آقای «دکتر مصطفی چمران» در فرودگاه دمشق حضور داشتند و تمام مقدمات کار را برای حمل جنازه آماده کرده بودند. بعد از تشریفات فرودگاه جسد را به «زینبیه» بردیم و با تشریفات درخور، جنازه را در جوار حرم مطهر حضرت زینب در مقبره کوچکی که به همین منظور فراهم شده بود به امانت

گذاشتیم.

در تشییع جنازه استاد که به سادگی و در عین حال باشکوه انجام گرفت اکثر شاگردان مکتب او با دسته گل‌های زیبا حضور داشتند.

پس از پایان مراسم خاکسپاری راهی لبنان شدیم تا برای تجلیل از مقام بلند او خود را آماده کنیم و از لبنان سوخته و پر فریاد، شهادت مظلومانه و مرگ پر معنای او را در گوش جهان فریاد بزنیم.

چهل، بهانه‌ای بود که می‌توانستیم کوشندگان و مجاهدان و زخم‌داران و دردمندان جهان را گرد هم آوریم و ابتدای زندگی وسیع و فراگیر و جاودانه او را به دنیای «زر و زور و تزویر» اعلام کنیم و هشدار دهیم که اگر چه ملت شوم توانسته است صدای او را خاموش کند اما قادر نیست که فریاد نوشته شده و مضبوط او را راه ببندد و نابود سازد. چنین شد که از ۱۸ سازمان مختلف از جمله سازمان «امل»، «جناح نظامی شیعیان لبنان»، «الفتح»، «نهضت انقلابی اریتره»، «فیلیپین»، «نهضت آزادی»، و انجمنهای اسلامی اروپا و امریکا، دعوت کردیم.

دولت دیکتاتور که از دستیابی به جسد و تحقق آخرین آرزوی زشت و کثیف و مزورانه‌اش ناامید شده بود تمامی قدرت و امکانات جهنمیش را بکار گرفت که با تهدید و تطمیع دولت لبنان از اجرای مراسم جلوگیری کند.

و اگر چه توانست چند روزی از تشکیل مجلس یادبود و بزرگداشت جلوگیری کند، اما نه تنها نتوانست در اراده و عشق یاران او خللی وارد کند بلکه مشتاق ترشان کرد و به مراسم، شکوهی مظلومانه بخشید...

و سرانجام در یکی از بزرگترین مراکز شیعه لبنان مدرسه‌ای در اختیارمان قرار گرفت و مراسمی که همچون خنجر بر قلب رژیم روبه مرگ پهلوی فرو می‌رفت در باشکوهترین شکل ممکن آغاز شد.

ابتدا شیخ محمد یعقوب - یکی از یاران نزدیک امام موسی صدر که به همراه او ناپدید شده است - و پس از آن خود امام موسی صدر و پس از او نماینده اریتره، ابوعمار و من سخن گفتیم و موج جمعیت و حضور پیدا و ناپیدای معلم شهادت و طنین صدای خلق ستمدیده و خروشان و آشتی‌ناپذیر بنای زشت و جنایتبار تثلیث شوم زمانه ما - واشنگتن، تل‌آویو، تهران پهلوی - را چنان لرزاند که فرو ریختن یکیش را جشن گرفته‌ایم و لرزش مدام تل‌آویو را شاهدیم و مرگ کاخ سفید را انتظار می‌کشیم.



او که زانو نرزد

از: طاهر احمدزاده

در سال ۱۳۲۲ بود که افتخار تشرف به محضر استاد عالیقدر محمد تقی شریعتی مفسر قرآن کریم را حاصل کردم. نویسنده و متفکر اسلامی شهیدمان دکتر علی شریعتی را در سن ۸ سالگی در منزل استاد دیدم او همواره در جلسات تفسیر و سخنرانی پدر در محل کانون نشر حقایق اسلامی شرکت می‌کرد. سال ۱۳۲۸ جبهه ملی به رهبری شادروان دکتر محمد مصدق تشکیل و نهضت ملی ضد استعماری خلق ما آغاز گردید. از سال ۲۸ تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ که کانون نشر حقایق اسلامی با الهام از تعالیم قرآن و مکتب ضد استعماری اسلام در مبارزات نهضت ملی شرکت داشت دکتر شریعتی با همسالان و همکاران خود نقش فعالی در این مبارزات داشت. بعد از کودتا که نهضت مقاومت ملی برهبری مجاهدان بزرگ آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی و آیت‌الله حاج سید محمود طالقانی به منظور مبارزه زیرزمینی با رژیم شاه بوجود آمد هسته نهضت مقاومت در مشهد نیز تشکیل شد. و دکتر شریعتی در این نهضت مخفی همچنان شرکت مؤثر داشت تا اینکه در شهریور ۳۶ سازمان امنیت به نهضت مقاومت در تمام کشور حمله برد و عده زیادی را بازداشت کرد که از جمله ۱۸ نفر در مشهد دستگیر و با هواپیمای نظامی به زندان قزل قلعه منتقل شدند، اینجانب و استاد و فرزندشان دکتر شریعتی از جمله بازداشت شدگان بودیم. دکتر کمتر از دو ماه در زندان بود و همراه با پدر آزاد شد. خاطره‌ای از زندان او نقل می‌کنم:

در فروردین ۳۶ کارت تبریکی در مشهد تهیه کرده بودیم که در آن رژیم شاه بخشونت سرمای جانسوز زمستان و آینده بارزه ملت ما به غلبه نیروهای آزادیبخش بهاری بر زمستان شبیه و از انقلاب مصر و ملی شدن کانال سوئز به رهبری قلابی فقید جمال عبدالناصر و تأثیر متقابل نهضت ملی ایران و انقلاب مصر یاد شده بود. سلول من و دکتر تقریباً

شریعتی و همدره‌ایها



آزار بهاو محول گردید، اما او کسی نبود که از این نارواییها جا خالی کند. او چراغ هدایت بود که از درون مایه می‌گرفت و می‌سوخت تا تاریکی‌ها را به روشنائی مبدل کند و آتش مشتعلی بود که می‌خواست شعله‌اش را به هیزم خشك استعداد نوجوانان منتقل و آنان را همانند خود شعله‌ور سازد. بالاخره به دانشکده ادبیات مشهد راه یافت و تدریس در آنجا را آغاز کرد. کلاس درس او تنها کلاسی بود که نه تنها همه شاگردان دانشکده بلکه از خارج از دانشکده نیز مشتاقان شرکت می‌کردند.

در این سالها استاد در تهران در حسینیه ارشاد به ارشاد خلق مشغول بودند و کم‌کم دکتر شریعتی به تهران و سایر شهرستانها رفت و آمد کرد و نوشته‌ها و سخنان او چنان جاذبه و تأییدی داشت و چنان برشدد و آگاهی مردم به خصوص نسل جوان کمک کرد که رژیم طاغوتی به وحشت افتاد و سال ۵۱ حسینیه ارشاد را بست و پدر و پسر را به ترتیب در تیر و آبان ۵۲ توقیف و در کمیته شهربانی زندانی کرد. دکتر تا فروردین ۵۴ به طور انفرادی در سلول کمیته زندانی بود، در پیامهایی که از طریق ملاقات به خارج می‌داد بر این نکته تکیه داشت که هرگز و در هیچ شرایطی به خدا و خلق خدا پشت نخواهم کرد و در برابر دشمن سر تسلیم

مقابل هم بود و من می‌توانستم از پنجره بالای در با او تماس بگیرم. در مورد بازجوئی از این کارت تبریک عید با هم تبادل نظر می‌کردیم و او دو بیت شعر برایم خواند که عیناً آنرا در جریان بازجوئی به منظور توجیه کارت تبریک برای بازجو گفتم و آن دو بیت شعر این بود:

فردا صبا چو کاوه آهنگر
برپا کند بساط بهاران را

از تخت ظلم و جور فرود آرد
ضحاك مار دوش زمستان را

دکتر بعداً یعنی در سال ۳۸ برای ادامه تحصیل راهی پاریس شد و تا سال ۴۳ در آنجا بود، در این بین به سال ۴۰ سفر کوتاهی به مشهد کرد تا در مراسم فوت مادرش شرکت کند. در تمام دورانی که در فرانسه به تحصیل در رشته جامعه‌شناسی مشغول بود با سازمانهای مترقی و انقلابی ایران و سایر کشورها و از جمله جبهه آزادیبخش الجزایر همکاری می‌کرد و الهام می‌داد و می‌گرفت. سال ۴۳ به ایران مراجعت کرد ولی در مرز بازرگان توقیف و به زندان قزل قلعه منتقل شد و پس از چند ماهی آزاد گردید.

دکتر شریعتی ابتدا در مشهد در دانشسرای کشاورزی مشغول تدریس شد و این ماموریت در واقع به قصد توهین و

فرود نخواهم آورد. پیام او به این آیه قرآن مستند بود ولا ترقنوا الى الذين ظلموا و فتمسككم النار «هرگز در برابر ستمکاران زانو نزنید که در آتش خشم خدا خواهی سوخت».

دکتر از وفا و صداقت و عاطفه و محبت در حد اعلى برخوردار بود، از سال ۵۰ تا ۵۶ که در زندان بودم هیچ گاه مرا و خانواده‌ام را فراموش نمی‌کرد همواره به همسر فرزندانم محبت می‌کرد و امید میداد و آنان را به استقامت پایداری و صبر و شکیبایی دعوت می‌نمود. گاهی آنان را ماشین خودش تا در زندان می‌آورد و پیام‌هایی که مر شایسته آن نبودم برایم می‌فرستاد.

خبر شهادتش را در زندان اوین در سال ۵۶ به طور باو نکردنی دریافت کردم. آه که بر من چه گذشت، اما همانگونه که شهادت فرزندانم را با شکیبایی پذیرا شدم شهادت دکتر را نیز پذیرا شدم و پیام خدا انالله و انالیه راجعون که مرگ و حیات و حرکت ما را به سوی ابدیت تفسیر می‌کند، هموار به من قدرت تحمل مصائب و مشکلات را داده و انشاءالله خواهد داد.

در باره شعاع تأثیر بیان رسا و قلم شیوای او در ایران جهان اسلام و نیز در سهم عمده‌ای که در انقلاب اسلامی ایران داشته نیازی به توضیح نیست، همچنانکه وسعت گسترش و تأثیر شعاع آفتاب را. و آینده، آینده‌ای نه چنان دور که غبار توهّمات و تعصبات فرو نشیند این حقیقت بیش از پیش متجلی خواهد گردید.

نکته‌ی قابل ذکرى که در پایان این مقاله باید برای نسل جوان که طالب و شیفته درك مفاهیم اصیل اسلامی هست بیان کنم، این است که دکتر هر چه از قرآن و سنت روایات و تاریخ اسلام بهره گرفت به برکت نقش فعالی بود که در جریان مبارزات ملت خود داشت و الاً بکف از خزین و از جامعه و آلام خلق پر کنار بودن هرگز ما را شناخت درست از مکتب اسلام و قرآن هدایت نخواهد کرد. رواش شاد باد که حیات جاودانه و واقعی خود را پس شهادت آغاز کرد، حیاتی که ابدش با مرور زمان گسترده خواهد شد.

ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء غیرهم یرزقون.

صدق الله العلی العظیم

۸/۲/۵۰



از نهج البلاغه

ترجمه علی شریعتی

و پرهیز نتوانم کرد جز آنچه تو مرا از آن نگه داشته‌ای. بارخدا، همانا من پناه میبرم به تو از اینکه درینیزی تو گرفتار نیازمندی شوم، یا در راهنمایی‌ات همراه گردم، یا در سلطنت مورد ستم واقع شوم، و درحالیکه فرمان برای توست، مغلوب و کوفته گردم. بارخدا، جان مرا نخستین چیز گرانبهای قرار ده که از چیزهای گرانبهای من میگیری، و نخستین سپرده‌ای از سپرده‌های نعمتهای تو من گردان که بازش میگردانی.

... خداوند، هر يك از بندگان سخن ما را - که بر راستی است نه کژی، و در کار دین و دنیا سازنده است، نه تباهی‌ساز - شنیدویس از شنیدنش تنها برای بازماندن از یاری تو و سستی در عزت بخشیدن بدینت از آن سرپیچید ما تو را ای بزرگترین گواهان، براو گواه می‌گیریم و نیز تمامی آنانرا که در زمین و آسمانهای جای داده‌ای. پس تو بعد از آن از یاری وی بی‌نیازمان می‌سازی و او را بگناهش گرفتار میکنی.

(۲۰۳)

■ خداوند، ادای سپاسش را از شما طلب میکند، و کار خویش را برایتان به میراث میگذارد و شما را در میدان محلود يك مسابقه مهلت داده است تا برای پیشی جستن در آن به کشاکش بپردازید. کمربندها را بر بندید و دامن‌ها را بر کمر ببندید، عزم با بزم جمع نشود. چه بسا که خواب شب، عزم روز را بشکند. و چه تاریکیها که یاد همتها را ببرد.

■ ستایش خدا را که از همانندی آفریدگان فراتر است، و از آنچه وصف‌کنندگان گویند برتر. شگفتیهای تدبیرش پیش اهل نظر پیداست و شکوه عزتش از پندار پندار گران پنهان. دانا بی‌دانش‌اندوزی و بی‌دانش افزائی و بی‌دانشی گرفته از غیر. تقدیر کننده همه امور نه به دماغ و نه به دل، آنکه تاریکیها فرایش نمیگیرند و از روشناییها پرتو نمیگیرد. شب او را فرامی‌پوشد و روز به براو نمی‌گردد و دریافتش نه به دیدن است و دانشش نه به خبر دادن.

(۲۰۴)

■ در پی رسول خدا - که درود و سلام براو - روان شدم، و با یادش گام مینهادم تا به عرش رسیدم.

(۲۳۶)

■ پس کار کنید درحالیکه در متن بقا بسر می‌برید، و صحیفه‌ها گشوده و راو توبه گشاده و پشت کرده خوانده میشود و بدکار امید مینند، و پیش از آنکه عمل از جزیان بازماند و فرصت از دست برود و ملت بسرآید و در توبه فراز شود و ملائکه باسما فراروند و پس مرد از خویش برای خویش مایه گیود و از زنده برای مرده، و از فانی برای باقی و از میرا برای جاوید، مردیکه از خدا برسد و او کسی است که تا اجل عمرش بخشیده‌اند و تا عمل زیر نظرش گرفته‌اند. مردی است که با لگام نفس، نفس خویش را لگام زده و با زمام نفس، آنرا پیش میبرد، و خویشتن را با این لگام از عصیان برخدا نگاه میدارد، و با این زمام آنرا بر طاعت وی راه میبرد.

(۲۳۷)

■ سپاس خدایی که مرا مرده یا بیمار به بامداد نرسانده است، و نیز بر رگهایم به بدی زده نشده و به بدترین کارم گرفتار نساخته، بلاعقب نگذاشته، و از دینم باز نگشته‌ام، و پروردگارم را منکر نشده و از ایمانم نرمیده و خردم را تاریک نساخته‌ام و به شکنجه‌های امتهای پیش از خودم شکنجه نگشته‌ام، بنده‌ای برده ستمکننده به خویشتن صبح کردم، پروردگارا، از برای تو برهان بر زبان من است، و بسود من دلیل و برهانی در برابر تو نیست. نمیتوانم به چنگ آرم جز آنچه را که تو به من بخشیده‌ای

شاهروان: دکتر علی شریعتی ارادت خاصی به حضرت علی علیه‌السلام داشت. او امیر مؤمنان را امیر انسان و انسانیت می‌دید و میکوشید شجاعت و امانت، تقوی و عفت، عدل و نصفت حضرت علی را شخصیت آسمانی او نشان بدهد. شریعتی درهای جاودان خود: «علی حقیقی بر گونه اساطیر»،

علی تنهاست

علی، مکتب، وحدت، عدالت

علی اگر می‌گفت آری

علی بنیانگذار وحدت

علی انسان تمام

علی يك روح در چند بعد

علی و حیات بارورش پس از مرگ

دیگر آثارش: چهره‌یی که از حضرت علی نشان

هد، همانطور که به چهره راستین پسر عم پیغمبر

اه و پیشوای شیعیان و نخستین

ن‌آور به اسلام نزدیک‌است، یکسره با آنچه از «علی»

انستیم و خوانده بودیم، فرق دارد. به جرات

وان گفت که علی شریعتی، حضرت علی را الگوی

خود قرار داده بود و کتاب نهج البلاغه را پس از

«حرز جواد» خود ساخته در سفر و حضر، پیوسته

همراه داشت و در آن به چشم دل نظر می‌افکند و با

شیفته‌اش آنرا می‌خواند و گهگاه به ترجمه بعضی

متنهای آن می‌پرداخت...

این است بخشی از آن ترجمه‌ها که در میان

باز مانده از علی شریعتی، بدست آمده و توسط

د برومندش «احسان» در اختیار «سروش» قرار

شده است. با سپاس فراوان، شمه‌یی از آنرا درین

ج می‌کنیم:



ضرورت فراگیری زبان عربی که زبان قرآن و نهج البلاغه و متون تلوذیک ماست و نیز توصیه پدرم بر این امر، مرا واداشت تا به یاری وی مدتها قصد داشت همراه پدرش استاد محمد تقی شریعتی به ترجمه کمر بزنم. نهج البلاغه بنشینند، به تاریخ زمستان ۱۳۵۵ چند خطبه کوتاه را به زبان ترجمه ساده‌ای برای کلاس درس عربی‌ام، با زبان و قلم وی تنظیم کردم، به امید آنکه بتوان با چاپ این سطور تا حدودی شیوه یک ترجمه ساده م. شریعتی را آموخت....

احسان

رها میشوند....

اما شب هنگام بر پای ایستاده قرآن را با روشن بینی درنگ تلاوت میکنند، جانانشان را بدان محزون میسازند. دواى دردشانرا از آن برمیگزینند و چون بر آیه‌ای برخوردند که در آن امیدی است در آن طمع می‌بندند و جانانشان از اشتیاق بدان برافروخته میشود و گمان می‌برند که نصب‌العینشان گشته‌ست و هرگاه به آیه‌ای برخوردند که در آن بیمی است آنرا به گوش جان مینویسند و نفیر دوزخ و فریاد آنرا در پیشانی گوششان احساس میکنند، به قامت تا میشوند، پیشانی به خاک مینهند، دست و زانو و پا بر زمین میسایند و بدینگونه ازادی خویش را از خداوند طلب میکنند.

بر شما است سخت کوشی و تلاش و آماده بودن و آماده کردن و زادبرگرفتن در منزلی که جای زاد سفر برگرفتن است، و دنیا شما را فریب نهد آنچنانکه کسانی را از اقوام گذشته و روزگاران تهی که پیش از ایام شما بودند زینت. کسانی که شیر این سیه پستان را دوشیدند و فرییش را خوردند و ایامش را بیاد دادند و نوش را کهنه کردند و کاشانه‌هاشان گور شد و سرمایه‌هاشان مرده ریگ، کسی را که بسراغشان میاید، نمیشناسند و به آنکه برآنان می‌گیرید، اعتنائی ندارند و آنرا که میخواندشان پاسخی نمی‌گویند. (۲۲۵)

★ ★ ★

بارخدا، همانا که ما پناه می‌بریم به تو، که از گفتارت گردانیم یا از دینت بازگردیم یا هوسهایمان در برابر یتیمی که از جانب تو آمده است، به طرف شر و لجاجت بماند.

ای ابن عباس، تنها چیزی که عثمان میخواهد، جز این است که مرا شتری آبکش کند با دلوی بزرگ. میروم و نزد من کس فرستاد که از شهر بیرون روم، سپس بتاد که بیایم، و او اینک نزد من کس میفرستد که بیرون سوگند به خدا از او چندان دفاع کردم که ترسیدم هکار باشم.

(۲۳۵)

و اما روز هنگام، دارندگان حلم و نیکی و تقوی آنرا ترس، آنرا همچون تیر تراشیده است. بیننده در ایشان مینگرد، بیمارشان مییابد، اما درین گروه بیماری‌ای نیست میگویند جن در آنان حلول کرده، در حالیکه کاری سترم گریانگیر ایشان است. در کارشان آنچه اندکس خوشنودشان نمیکند و آنچه را که بسیارست، بس نمیشمارند. اینان اتهام زننده جان خویشند و هراسناک کر خویشتن. اگر یکی از آنانرا بستانید از آنچه درباره کر میگویند، بیمناک میشود و میگوید من بر خویش از دیگر آگاهترم و خداوندگارم از من بمن آگاهتر. بار خدا، آنچه اینان بر زبان دازند، بر من مگیر و از آنچه در گمان دارند برتر ساز و آنچه را که اینان از من نمیدانند، بر من بیخش

★ ★ ★

آفرین خدا بر آنکه، کجی را راست کرد، و بیماری درمان و فتنه را پشت سر نهاد، و سنت را بر پای داشت پاک‌جامه رفت، اندک عیب، خیر خلافت را بدست آورد، شرش پیشی جست، در پیشگاه خدا طاعتش را ادا کرد، حقش تقوی ورزید، رخت بر بست، و خلق را در راهی گونه‌گون رها ساخت، آنچنانکه گمراه راه نمی‌یابد و راه یقین نمی‌کند.

(۹)

سروتن

بدرستی که خدا آفریدگان را خلق کرد و در هنگام آفرینش ایشان از طاعتشان بی‌نیاز و از معصیتشان در امان بود، چه، معصیت آنکس که برو عصیان ورزد، زینتش نمیرساند و اطاعت آنکه طاعتش دارد سودیش نمیشد. پس وسائل زندگی را میان ایشان قسمت نمود و هر کدام را در دنیا در مرتبه‌ای قرار داد. مردان تقوی در دنیا دارندگان ارزشهایند: گفتارشان بحق و جامه‌شان میانه و رفتارشان فروتنانه، چشمهایشان را از آنچه خدا برایشان روا ندارد، پوشیده‌اند و گوشهایشان را به دانشی وقف کرده‌اند که برایشان سودمند است، جانشان در سختی آرامش کسی را دارد که در راحتست و اگر مهلتی که خداوند در سرنوشتشان نهاده نبود، از شوق صواب و خوف عقاب جانشان لحظه‌ای در کالبدشان قرار نمی‌گرفت. آفریدگار در جانشان بزرگ مینماید و آنچه جز اوست در چشمشان خرد. اینان با بهشت آنچنان اند که گوئی آنرا بچشم دیده‌اند و در آن برخوردارند و اینان با دوزخ آنچنانند که گوئی آنرا به چشم دیده‌اند و در آن رنج می‌برند. دلهایشان اندهیگین و سرهایشان آرام گرفته و تنهایشان نزار و نیازشان اندک و جانهایشان سرشار عفت است، ایام کوتاهی را خودداری میکنند و راحتی طولانی را در پی دارند، سودائی است سودآور که خداوندگار ایشان بر ایشان فراهم آورده است، دنیا در خدمت ایشان است و نه ایشان در خدمت دنیا، دنیا اسیرشان میگیرد و آنان با فدیة جان خویش از آن

... تقوای خداوند کلید استواری است و اندوخته معاد و از هر بندگان و رهائی از هرنابودی. جوینده بدان یابنده شود و سرگردان سامان میگیرد و خواسته‌ها برآورده شوند. پس کارکنید اکنون که کار پذیرفته میشود و توبه بود می‌بخشد و دعا شنیده میشود و آسودگی حال هست و همه در کارند.

با کار، بر عمری که بزبون میسازد و دردی که باز میدارد یا گی که میریاید، پیشدستی کنید، که مرگ نابود کننده تهایتان است و تیره کننده هوسهایتان و دورکننده اخلتان؛ دیدارکننده‌ای است نادلخواه و هم‌اوردی شکست و خونخواهی ناخواسته. بندهایش شما را به بند شیده و طوفان بلایش در آغوشتان گرفته و تیرهایش فنگ جان شما کرده و نهییش بر شما سهمگین و یورشش بر شما دمام و تیغش بفرق شما تیزتر گشته است. رودی ظلمت سایه‌هایش و شدت دردهایش و ظلمات کرداب‌هایش و فراگیرندگی حملاتش و دردناکی سررسیدنش و سیاهی طبقاتش و گزندگی مزه‌اش شما را میگیرد. پس، ناگهان بر سرتان فرود آید و زمزمه‌تان را خاموش کند و انجمن‌تان را پیراکند و آثارتان را محو کند و یارتان را متروک سازد و وارثان‌تان را برانگیزد تا مرده یگتان را میان خویشاوند یتیم کند که سودی ندهد و نزدیک غمگینی که منعی نکند و دیگری که دلشاد است و نمینالد.



دکتر میناچی دکتر شریعتی

● صرفنظر از برداشتهایی که تا کنون از کتابها و نوشته‌های دکتر، در مورد شخصیت او شده، آیا بعد نامکشوفی نیز در مورد سیمای او وجود دارد؟

● آنچه که نشاندهنده شخصیت فکری و علمی مرحوم دکتر است از لابلای نوشته هایش و درد و احساسش، آشکار است و هر کس که با نوشته‌های او آشنا باشد می‌تواند به راحتی سیر فکری او را پیدا و کشف کند. ولی آنچه در ذات او بود و شاید همیشه پنهانش می‌داشت، نهایت اخلاص و ایمانش بود به مکتب توحید. توحید خالص اسلامی و به خصوص مکتب علی و امامت، که مشتاقانه این رهبری را بزرگترین پایگاه رهبری بشریت می‌دانست و معتقد بود که از نظر علمی، هیچ سازمانده و رهبری، به رهبری امامت و رهبری تشیع راستین اسلامی مانند نیست. در این مورد نوشته‌ها و اسناد منتشر نشده‌یی نیز وجود دارد که در حال گردآوری‌شان هستیم - اما به طور کلی، درباره دکتر شریعتی، اگر بخواهیم در تاریخ رد متفکران بزرگ را دنبال کنیم، شاید بتوان تنها «سیدجمال اسدآبادی» و «اقبال لاهوری» را با او برابر دانست. و واقعاً شاید دیگر تاریخ هرگز، چنین متفکری را به جامعه بشریت ارزانی ندارد.

دولت‌های سابق عنوان می‌کردند که جبران خسارت خانواده‌های شهدا را خواهند کرد. گفتیم: اگر چه يك قطره خون شهدا حتی با میلیاردها ثروت قابل جبران نیست ولی گیریم که توانستید اما خون متفکری مثل شریعتی را با کدام ثروت می‌توان جبران کرد؟ اگر این ملت تمام منابع زیرزمینی‌اش را هم بدهد دیگر نمی‌تواند اندیشمندی مانند شریعتی را زنده کند. زیرا کسی که هم‌خوب فکر کند، هم‌خوب حرف بزند، هم خوب بنویسد و هم انسان باشرفی باشد، در عصر ما، بسیار به ندرت یافت می‌شود. البته هستند کسانی که در سخن گفتن برجسته‌اند، در قلم زدن نبوغی دارند یا دارای اندیشه و عقیده‌ای والا و انسانیند، اما جمع همه‌ی این خصوصیات، در وجود يك فرد، به راستی کمتر اتفاق می‌افتد. همه‌ی جنایات دستگاه سابق، با این جنایت که چنین مرد بزرگی را به مدت ۱۸ ماه در سلولی تاریک قرار دادند، برابری می‌کند. تصورش را بکنید اگر حتی می‌گذاشتند که او گوشه‌ای بنشیند و فقط در سکوت، قلم بزند، چه خدمت بزرگی نه تنها در حق مردم ایران که در حق همه‌ی مردم جهان کرده بودند.

امروز تمام سازمانهای علمی، منابع دانشگاهی و تحقیقاتی دنیا، نوشته‌های او را ترجمه می‌کنند و در اختیار پژوهندگان علم و فلسفه قرار می‌دهند.

در تظاهرات با شکوهی که پس از شهادت او توسط دانشجویان و شاگردان او برگزار شد، همه یکصدا متفق‌القول بودند که اینک کارشان چنده برابر شده. چرا که آنها تا آنوقت تنها مصرف کننده بودند و از فکر استاد تغذیه می‌کردند ولی اینک هرکسی می‌باید بکوشد تا به نحوی کار و راه او را ادامه دهد. به دنبال این تلاش همه‌گیر است که امروز می‌بینیم قلم‌های جوان به کار افتاده و در این زمینه چه

آثار با ارزشی آفریده شده است و این خود نشاندهنده‌ی این واقعیت است که شاگردان از دریای اندیشه استادشان توشه‌ای در خور برداشته‌اند و بلافاصله پس از او، قدم در راه او گذاشته‌اند.

هم اکنون نوشته‌های شریعتی به زبان عربی ترجمه شده و به‌خصوص در فلسطین، لبنان و سوریه مورد اقبال و توجه قرار گرفته است و این مسئله نمایشگر حرکت زنده‌ی فکر انقلابی این شهید بزرگ است که در مسیر تاریخ همراه با خون او، جریان یافته و این امید را در دلها شکوفا ساخته که در دنیای اسلام، راه و اندیشه‌ی شریعتی ادامه خواهد یافت.

● «دکتر شریعتی» در نامه‌ای خطاب به شما، آرزو می‌کند که «حسینیۀ ارشاد» به يك مرکز علمی و تحقیقی و تربیتی اسلام‌شناسی، براساس ملاک‌های جهانی درآید. آرزویی که متأسفانه در مورد «الآزهر» و «علی‌گه» هنوز جامه عمل به خود نهوشانده است. شما در مورد این آرزوی «شریعتی» چه نظری دارید و در این جهت چه کرده‌اید؟

● بله، آنچنان که دکتر نوشته بود، این آرزوی او بود که ما «حسینیۀ» را به صورت مؤسسه‌ای علمی و تحقیقاتی اسلامی در سطح بین‌المللی در آوریم، به‌خصوص که این محل مرکزی باشد برای جمع‌آوری اسناد و مدارک شیعی. بطوریکه تمام منابع و مآخذ علمی، که در کتابخانه‌ها و مؤسسات دنیا درباره شیعه هست، جمع‌آوری و فیش‌بندی بشوند و بصورت میکروفیلم در این سازمان طبقه‌بندی گردند که هر محقق یا اسلام‌شناس یا مستشرقی از داخل و خارج، بخواهد راجع به شیعه مطالعه کند بتواند از طریق این مؤسسه منابع و مآخذ طبقه‌بندی شده را مورد استفاده قرار دهد.

این کار آرزوی او بود و کتاب «چه باید کرد» برنامه ریزی برای این خواست است. «دکتر شریعتی» در این کتاب برنامه کار علمی و تحقیقی این مؤسسه را با مقدمه‌ای بسیار دقیق و علمی، تفکیک و طبقه‌بندی کرده بود که قسمتی از آن در مورد مرکز جمع‌آوری اسناد و مدارک شیعی است و بعد قسمت‌های آموزشی است که فصل بسیار با ارزش آن برنامه بود و قسمت‌های تحقیقی هم بود و نیز بخش هنر. بطور کلی درباره برنامه و طرز کار و رسالت حسینیۀ هر چه که لازم باشد در این کتاب آورده شده است.

اما متأسفانه تنظیم این برنامه، همزمان بود با هجوم «ساواک» به «حسینیۀ» و تعطیل آن. پس از آن فعالیت‌های ما بصورت مخفی انجام می‌گرفت و همه‌ی نوشته‌ها و فعالیت‌ها و تحقیق‌ها پنهانی بود.

طی سالهای ۵۱ تا ۵۶، پیش از هجرت دکتر به اروپا، صرفنظر از ۱۸ ماهی که ایشان در زندان ساواک بود و خود من هم ۶ ماه با او بودم، بقیه مدت، بطور دائم، زمینه فعالیت دکتر در «حسینیۀ ارشاد» کارهای تحقیقی بود که

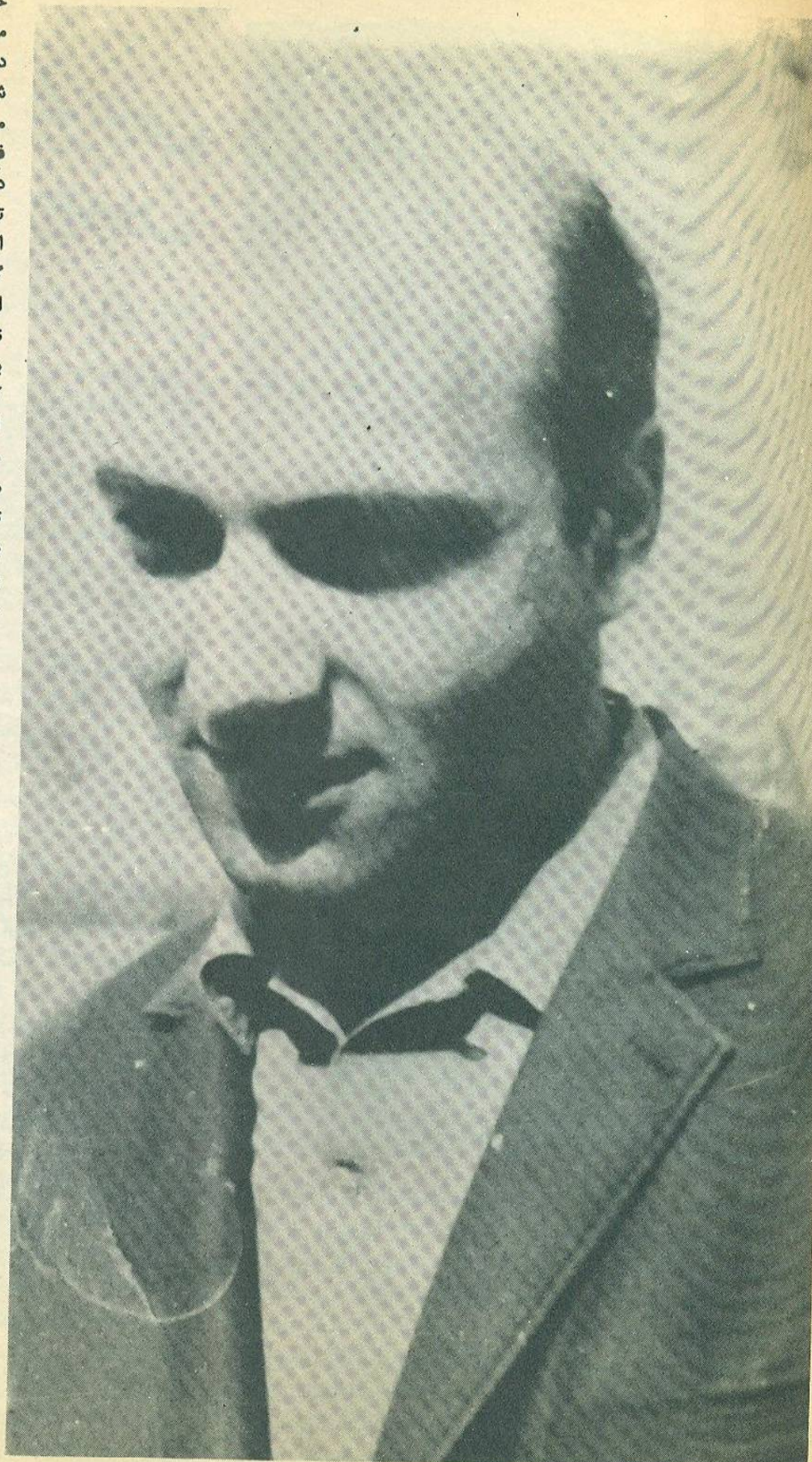
خوشبختانه کتابها و نشریه‌های زیادی در این دوره بطور مخفیانه چاپ و منتشر شد. تنها برای گریز از درگیری دستگاه‌های امنیتی، تاریخ نشر این کتابها را قبل از بستن حسینیۀ ذکر می‌کردیم. مسئله دیگری که مربوط به مرحوم «دکتر شریعتی» می‌شود، فعالیت‌های انتشاراتی فکری این مؤسسه و همکاری صادقانه دکتر برای اشاعۀ آن در خارج بود، که در طول فاصلۀ هجرت او و تعطیل حسینیۀ تمام پژوهش‌های فکری به اروپا منتقل شد و در انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و امریکا و کانادا، در سطح گسترده ادامه یافت و به انتشار و پخش نزدیک به ۱۶۰ اثر از دکتر و فعالیت‌های تحقیقاتی حسینیۀ، منجر شد. این نشریات حتی به کشورهای «افغانستان» و «پاکستان» بخشی از قسمت مسلمان‌نشین «استرالیا» فرستاده می‌شد که در آنجا هم به اعتبار پیشرفت این فکر و آگاهی انجمن‌های اسلامی از این آثار در مقام درگیریهای فکری مباحثات عقیدتی و فلسفی با گروه‌های دیگری که پی مکاتب فلسفی غربی بودند، استفاده می‌کردند. این آثار تفکرات توانست، اسلام راستین و تشیع علوی و انقلاب بزرگ و عظیم فکری و اسلامی را پایه‌گذاری کند و سهم بزرگ در نهضت و آگاهی این انقلاب داشته باشد و دین‌اند را به‌حق ادا کند.

● در رابطه با «حسینیۀ ارشاد» و تبدیل آن به تنها قطب جهان شیعه، که «دکتر شریعتی» وظیفه‌ای را به شما محول می‌کند، شما در جهت خواسته دکتر چه گام‌هایی برداشته‌اید؟

● ما پس از بسته شدن «حسینیۀ»، از هیچ تلاشی برای به ثمر رساندن آرزو و نیت خیر «دکتر شریعتی» دریغ کوتاهی نکردیم و با نظرایشان، تمام لحظه‌ها و دقائق خود را وقف مبارزات فکری و اشاعۀ این فکر نه تنها سطح ایران بلکه در سطح گسترده خارج از ایران، کردیم. و این در شرایطی بود که فعالیت ما شدیداً تحت کنترل «ساواک» بود. با این حال موفق شدیم مقاله‌های نوشته‌های بسیاری را در چاپخانه‌های مختلف بصورت مخفی چاپ و منتشر کنیم، گرچه مقدار زیادی از کتابها و نشریه‌ها نیز توقیف و سوزانده شد. بعدها، چون بهیچ امکان فعالیت علنی میسر نبود، فعالیت ما بیشتر در تحقیقات و انتشار نشریه‌های علمی و ضبط نوار برای ارجاع به خارج، متمرکز شد.

در این دوره بود که دکتر به اروپا رفت و بعد خود من برای سازماندهی تشکیلات انتشارات حسینیۀ (که به درخواست دکتر بنیان گذاشته شد و با همکاری انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا، امریکا و کانادا پا گرفت) به اروپا رفتم. در همان زمان موفق شدیم مجموعه آثار مرحوم «دکتر شریعتی» را در اروپا تنظیم و چاپ کنیم که الان از شما تا ۷ آن بطور مرتب در ایران تجدید چاپ می‌شود. دوستان ما در اروپا، بخصوص آقایان «حبیبی»

بقیه در صفحہ



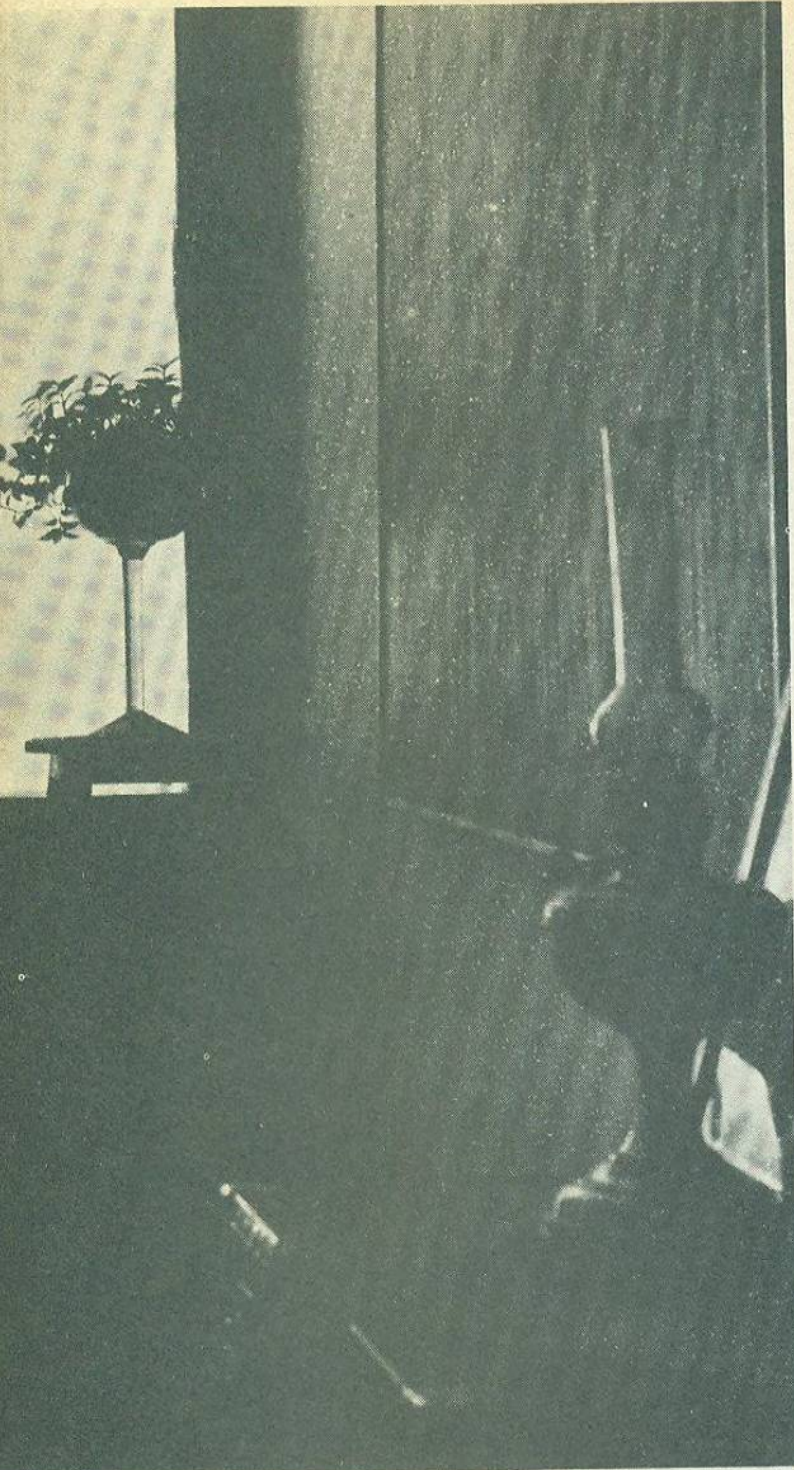


فرسند عزیزم

در غربتی چنین

دلم در این سالهای بدی که برای ما غریبان زمانه پیش آمده است بر تو می لرزد چنانکه
رها بر ریشه زیبایی قلم تو لرزیده است.

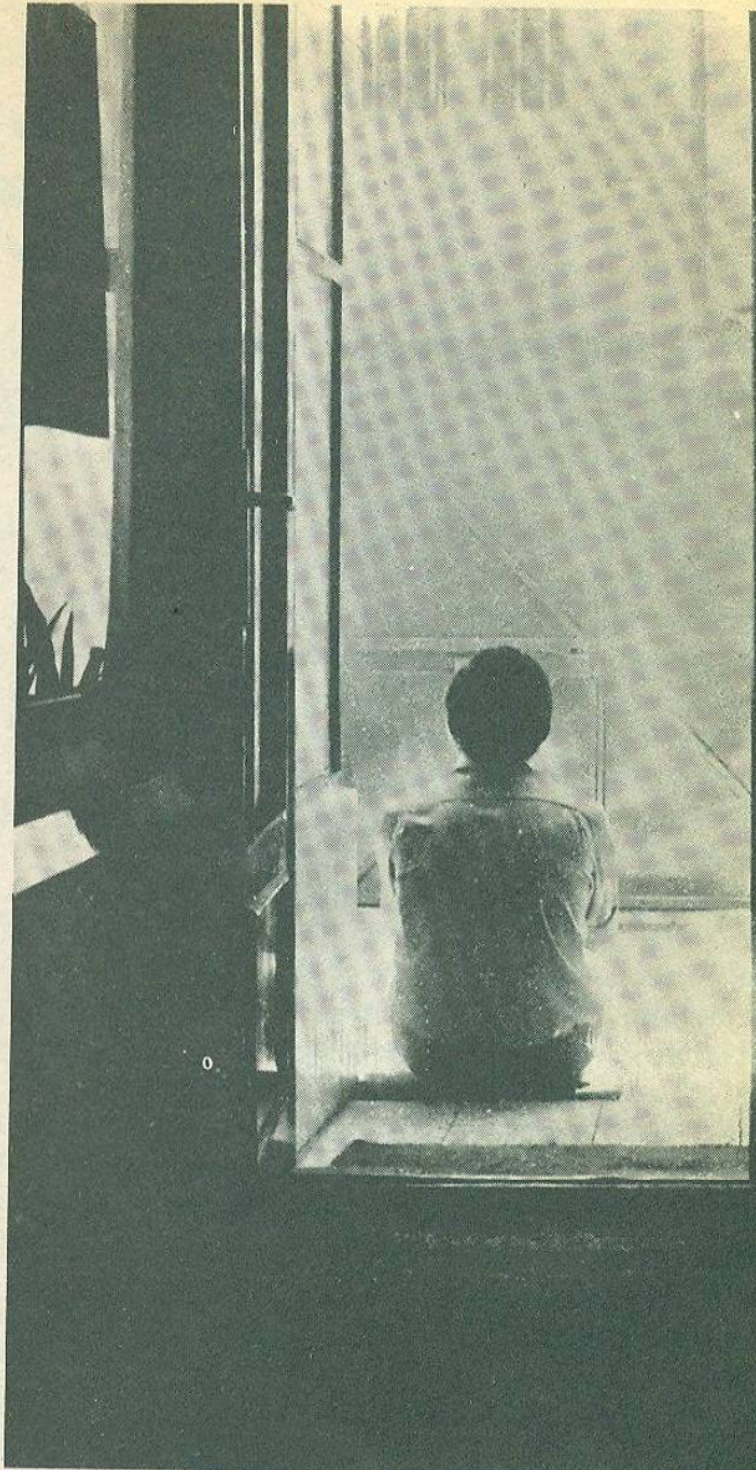
درست یادم هست که در يك شب تابستان سال ۱۳۴۱ که پس از چند سال دوری از
ن ملک، به این شهر همیشه مشهودی که در آن امام را بهسم پنهانی شهید می کنند و
پس برای تجلیلش در حاشیه قبر خلیفه مدفون نگه می دارند و جسدش را نیز در ضریحی
پولاد سخت می گیرند، باز گشته بودم و با کنجکاوی و امید می نگریستم تا در این سالها
به بی خبر مانده ام گلی شکفته است؟ گلی شکفته است در این باغ حمید بن قحطبه^۱ که
میشه انار و انگور زهرآگین می دهد؟ و من که نهالی بودم که در این زمینه و زمانه تا
برگ و بار نشستم برف و کولاک گرفت و سیلی سرد زمستان بناگوشم را سرخ کرد، و با
د تکرخت بی بهار جوان در باغ ابن قحطبه و زندان سندی بن شاهک^۲ در عزای امام
موموم و داغ سرخسی^۳ شهید و شیهای سیاه شکست آل علی و قلع و قمع شیعیان و
وب ناپهنگام آفتاب ایمان و امید و چیرگی مجدد حکومت سنت و جماعت و اسارت مکرر
بیع و عدالت و اضمحلال امامت تازه پای فرزند علی (که بهزور و تزویر ولایت عهدیش
ند تا ولایت علی را از بن برگیرند و خلافت دیرپای فرزند عباس بن گیرد) و... بالاخره
قرن های بدخاطره و هولناک پس از قتل ابومسلم و طاهر و یحیی بن زید و بوسلمه وزیر
محمد و قتل عام خاندان های اصیل ایرانی و نابودی برمکیان و نوپختیان و مرگهای
موز آل سرخسی و قتل مستور امام مظلوم و جان گرفتن عرب و خواری ایرانیان و زجر
جس هوداران علی و آوارگی علویان و پیمان شوم و ناپایدار عربان بنی عباس و غلامان
کی و خواجگان ایرانی، روییدم و حماسه ام را در ایام دشوار همسازی دین و دنیا و
سازی مذکر طوس^۴ با سلطان غزنه سرودم و در فصل برگریزان، برگ افشاندم و در
بندان شکوفه بستم و شکوفه هایم نه شکوفه گلی و نه طلیمه نمری که صدها چشم
ظاری بود که به هزاران امید می گشودم تا در این متن متجبر و حاشیه متعفن این شهر
ر شهادتگاه مگر شاهد رویشی باشم از تبار درختان نژاده گز و تاغ^۵ که در سینه خشک و
ت هول و سکوت مرگ کویر بیای خویش قامت راست می کنند و به آتش سرمی کشند،
ب و آبادی و بی چشمداشت نوازشی، که من فرزند کویر می دانم و می بینم که رویش
درختان صبور و شجاعی که در جهنم می رویند، نه رویش که شورش است، و
تادانشان، ایستادن ساکت و آرامشان، نه ایستادن که ایستادگی است. و من صحابی
ی «هود» می دانم و می بینم که در این قوم «عاد» همه چیز و همه کس بادآوردگاند و
درختگان و از این سموم که برطرف بوستان می گزند، درختان گشن بیخ تتاور دمدام از
و بن می افتند و همچون حشیشی^۶ لرزان در دستهای بازیگر و ناپیدای باد در این
ترا برقص می آیند و گهگاه اینجا و آنجا، در کنار جویبار و لبه چشمه آب و سایه برج و
های بلند و چهاردیواری های این خانه های نشیمن کویر بیدهای خوش رنگ و ظریف و
ت یافته ای را نیز که گویی روشنفکران گیلانی جامعه صحرائی می بینم که یا سر در
بان جنون افکنده و از ترس باد، شاخ و برگ برگرد خویش فرو ریخته اند و خود را
لب خود ساخته اند و در پس وقار شکوهمند پرنجابت عمیق خویش! به خواب تسلیم آرام
ت آبرومند خود فرو رفته اند و یا اگر مکر و عقل این مجنونان هفت خط رند دجال فعل



ملحد شکل را ندارند، به ادعا و خودنمایی دست و بال می افشانند و همچون خود از باد و در
باد می لرزند و هم می ترسند و هم می رقصدند، که خوش رقصی را شنیده ای اما اینکه
می گویم «ترس رقصی است». و رقص جدیدی است در جمع جوانان انتلکتوئل قوم عاد. و
بگذار ادیبان خاطر جمع بگویند ترکیب خوبی نیست، که تنافر حروف دارد، و چه بهتر که
لفظ با معنی هم آهنگ باشد.

«ترس رقصی» آری زشت و نفرت انگیز است، اما هست بیدها در باد این چنین می لرزند
و این چنین است که بیدها در باد نمی شکندند. سبز و سالم می مانند.

تو می دانی، و دشمن و دوست می دانند، که پدرم و من توالی دو نسلی هستیم بر این
محیط که از قرون وسطایی آغاز کردیم که ریش تراشیدن و قرآن تفسیر کردن و به تعدد



زوجات کم اعتقاد بودن و با بلندگو سخنرانی کردن و از خیابان پهلوی^۷ عبور کردن و درس جدید خواندن و نسبت به اصل اعتقادی اختلاف میان تعداد دنده‌های پهلوی مرد با زن، تردید داشتن و در باب فاجعه آشنایی زن با نوشتن، یعنی خطر سرایت خط در طبقه نسوان، سهل انگار و لالایی بودن و برای احکام دینی فلسفه و حکمت و علت منطقی و غایت عقلی بیان کردن و برای پدیده‌های طبیعی از قبیل باد و باران و زلزله و توفان غیر از خواست الهی به‌عامل علمی نیز معتقد بودن، و کلاه دورمدار گذاشتن و یا زنار کراوات بگردن بستن و بجای ذکر مصیبت آیه قرآن خواندن و با عمامه موی سر گذاشتن و در فحاشی‌ها و در بددهنی‌های الوات و اهانت‌های منافی عفت و رسوای رجاله و اوباش کوچه و بازار نسبت به ناموس پیغمبر از دل و جان و با شور و اخلاص و ایمان شرکت نکردن، و در مسجد

حرف دنیا زدن، و در منبر از مردم و سرنوشت مردم گفتن، و در محراب برای صاحبان و بزرگان دعا و ثنا نکردن از گناهان کبیره بود و ذنب‌های لایغفری که مرتکب بدان خویش بگردنش بود.

... تا رسیدیم به قرون ماوراء جدیدی پس از آن رنسانس که بگونه کرامتی در ارواح و نفوس این جامعه رخ داد و ناگاه نژادی پدید آمد اندر میان که (فتای‌الاء ربکما تکنبان). بیا و تماشا کن این شهر فرنگ مونتاز شده در شهر مقدس را که هم مارکسیست انقلابی است که با اصرار و خواهش «چه‌گورا» و «فیدل کاسترو» را خوب تا حدی! می‌توانی یک جوری از ایشان بخواهی که بعنوان افراد انقلابی - البته مشروط به شرایطی - قبولشان داشته باشد، و در همین حال اگزیستانسیالیست متعصبی هم هست که اگر بگویی «سارتر» پیغمبر آخرالزمان است اما حیف که چشمهایش کمی پیچ دارد، پدیده سوخته است و در همین ضمن یک پارچه آنارشیزم بی‌در و پیکری است که «شون تارد» از او به تحقیر سرانگشت گزان است. و با همه این احوال یک تیپ مموش نازنازی زیر ابرو برداشته کرم مالیده‌ای است که با قاشق و چنگال حرف می‌زند و اطو کشیده راه می‌رود و با لهجه دوبله شده به فارسی سخن می‌گوید و از تیپ‌های دهاتی و شهرستانی و آدمهای گدا گشسته و بی‌سر و پا و طبقه پایین بدش می‌آید، و وقتی مست می‌کند ناگهان در وسط‌های کار نیهیلیست - شدیدالحنی می‌شود که آن سرش ناپیدا است. و این حالت در اثر ناشی‌گری و عدم اطلاع کافی عارض وجودش می‌شود و چون قصدش تظاهر به ماتریالیست بودن و یا دیالکتیک بودن و رئالیست دیدن و غیره... بوده که چون حدود و ثغور این مسائل برایش روشن نیست خود بخود باین صورت درآمده است. و اما در همه این احوال ارادتش را به «برتولت برشت» و «ساموئل بکت» و «امه سزر» و «صادق هدایت» و «نیچه» و «مارکس» و «بتهوون» و «فروغ فرخزاد» و «ژنرال دوگل» و «نصرت رحمانی» و «خانواده کندی» و «آلبر کامو» و «مائوتسه‌تونگ» و «لیوشائوچی» و «دادائیسم» و «استالینیسم» و «هیپیسیم» و «برتراند راسل»، از دست نمی‌دهد و چون چپ تند و تیز است با حالت رماتیکی از توده و کارگر و مردم کوچه و انسان عاری از فخر و محروم از امتیاز حرف می‌زند و به‌او عشق و تعصب می‌ورزد و مردم را در فیلمها و تاترها و مقالات متری می‌شناسد، و وقتی چشمش به یکی از آنها می‌افتد دماغش را می‌گیرد، و شخصیت کسی که با این بی‌فرهنگهای کثیف بی‌شعور! حرف می‌زند، در نظرش پایین می‌آید... و خلاصه ساندویچی است از همه افکار رنگارنگی که اخیراً به فارسی ترجمه شده است، باضافه عقده‌های روانی و نمکی و گاه خردلی برآن از بی‌شعوری که سهم ابتکاری شخصی خود اوست شخصیت و ارادتی شتر گاو پلنگی که برایش ساخته‌اند... و چه دعای زیبایی است از زبان امام چهارم (ع) که وضعی شبیه ما بی‌زمانه‌ها داشته است، البته در جنبه بلند رنجهای بزرگش - که: «الحمد لله الذی جعل اعدانا من الحمقا». سپاس خدای را که بی‌شعوران را، دشمنانمان قرار داد... همینها که همیشه عمله آماتور ظلمه بوده‌اند...

.. داشتیم چه می‌گفتم؟ شش‌شقه هدرت، می‌گفتم که یک شب تابستان بود و پس از چند

بقیه در صفحه ۷۴



دکتر جانم

روستای عزیم

بوده؛ این حرف یعنی انکار حق بزرگ علی، یعنی سست کردن قوی‌ترین منطق تشیع، یعنی اسناد فضیلت علی به ابوبکر.... این یعنی کسیکه مدعی تشیع است از سنی هم سنی‌تر بودن، خود اهل تسنن هم قبول دارند که علی «اول من آمن» است نه ابوبکر!

گذشته ازین، در همان طبری که سند شما است نوشته که بنا به روایتی پیش از ابوبکر حتی پنجاه نفر دیگر مسلمان شده بوده‌اند ولی چون شهرتی نداشته‌اند نامشان نیامده است و شما چرا به این روایت هم اشاره‌ای نکرده‌اید. سپس مقداری حمله و دشنام و محکومیت با لحن خشمگین و قاطعی که غیر طبیعی بود و من پاک از جا در رفتم، زیرا مترکش محمد خاتم پیامبران بود و میدانید که سیره‌ای که در این کتاب نوشته‌ام خلاصه‌ای است از متن اسلام‌شناسی که بوسیله یکی از دانشجویانم خلاصه شده است و نمیدانستم که در اسلام‌شناسی هم گفته‌ام که ابوبکر اولین کسی است که «بیرون از خانه پیغمبر» به اسلام آمد، و هم در جایی که یادم نیست این روایت را که پنجاه نفر بر اسلام ابوبکر مقدم‌اند ذکر کرده‌ام. اما ناقد چنان قاطع و پیش چند هزار مستمعی که همه با آثار من آشنایی مستقیم دارند صریحاً اعلام میکرد و حمله و دشنام و آنچه‌ان که گویی روایت پنجاه نفر را خودش علیه نوشته من کشف کرده و بدان استناد میکند که یقین کردم دانشجویم آن روایت را در تلخیص حذف کرد و قید «بیرون از خانه پیغمبر» را از قلم انداخته است. این بود که در جواب سست شدم و به نوشته‌های دیگرم استناد کردم و گفتم بر خلاف عقیده‌ام و حتی نوشته‌ها و گفته‌هایم، مقاله محمد خاتم پیامبران این دو قید را اشتباهاً صرف کرده است.

بعد از جلسه کتاب را دیدم از تعجب خشک شدم که دیدم هم قید بیرون از خانه هست، هم عجیب‌تر از این در همان صفحه و در پاورقی مربوط به همین جمله روایت پنجاه نفر مقدم بر ابوبکر را نقل کرده‌ام و طرفه‌تر این که در اسلام‌شناسی در همان صفحه نیست، در پایان کتاب است اما در محمد خاتم پیامبران در زیر همین صفحه نوشته شده است و دیدم چشم ایشان همین جمله‌ای را که با این شدت بر آن تکیه دارد و در نقض آن تحقیق کرده است نتوانسته ببیند. مسأله فهم اینجا مطرح نیست، مسأله حس مطرح است، همین حس راوی عضوی: لهم اذان لایسمعون بها و لهم اعین لاینصرون بها

این اتهام شایعی که هر جا می‌نشینم می‌بینم هر کسی به عنوان انتقادی که بنظر خودش رسیده! (حتی بدون خواندن

نامه عزیزت را هم اکنون زیارت کردم. جز اینکه چشمم به طاعت و ذهنم به خاطرات و دلم به محبتت روشن شد و گرم و این‌ها حالاتی است که از هر نامه‌ای مرا دست میدهد. این نامه استثنائی، فکرم را نیز روشن کرد و نمیدانی که چرا از تو ممنونم.

لا بد میدانی که در نامه نوشتن و بطور کلی‌تر، در انجام لیف اجتماعی و وظایف ادبی و آدابی چقدر تنبلی و اینکه لحظه‌ای درنگ، نامه را به پایان برده پاسخش را آغاز کنم خود نشانه شدت تأثیری است که از آن پذیرفته‌ام. آن که بر عادت همیشگی‌ام غلبه کرد و چنین سبک‌روحم که مثل آدمهای مفید و حساسی بلافاصله جواب نامه می‌دهد و بیش از همه و بیش از هر چیز از محبت کم‌نظیرت سگزار می‌کنم.

این را هم میدانی که من اهل مدهانه و تعارف‌های دول نیستم و ازین کار چندان بیزارم که حتی آنجا که یک هفته اخلاقی است از ابراز سپاس و امتنان و حقشناسی می‌گریزم، اما اینکه در این نامه از تو عمیقاً سپاسگزاری کنم از انجام وظیفه اخلاقی و حقشناسی و ابراز امتنان نیز بی‌تر و بالاتر است زیرا نامه تو نیز از اظهار لطف و سپاسی و ستایش من جدی‌تر و بالاتر بود.

دلش این است که در حال حاضر غالباً مردمی که با فکر دیده در جامعه ما، تماس دارند، در رابطه با من به دو متخاصم و متضاد تقسیم شده‌اند. گروهی یکپارچه و گروهی دیگر سراپا لطف، آنچه‌ان که آنها حتی گوش همشان از شنیدن و خواندن نوشته یا گفته من واقعاً ندانند بگونه‌ای که وقتی هم مطلبی از کتاب من میخوانند شان بر روی مسوکه‌ها میلفزد و ذهنتان صورتهای خود را میخواند و اگر منصف‌تر و کم‌کینه‌تر باشد. مرا میخواند اما مفاهیم پیش ساخته موجود در فکر و احساسش را نسبت به من یا درباره همان موضوع من که دارد میخواند، میفهمد! و این پدیده عجیب را تر بسیاری - حتی بسیاری از فضلا (و بیشتر همین) - تجربه کرده‌ام.

س، با برآشتگی آمد به جلسه عمومی سخنرانی من که دارم. گفتم بیا پشت تریبون و میکروفون هم مال تو - خواهی بفردا، يك انتقادش که سخت تند و عصیانی شد این بود که تو گفته‌ای: «أول من آمن» ابوبکر

کتاب) شروع میکند که: نوشته‌ای در مرض موت، حضور رسول وارد مسجد شد، از اینکه دید ابوبکر دارد بجای او مسلمین نماز میخواند لیخند زد و خیلی خوشحال شد! عجیب است که چند سال است همین جمله را صدها هزارها نفر به تکرار میخوانند و نقل میکنند و برای قرائت میکنند و حتی يك کدامشان نتوانسته جمله را «ببیند» که با تأکید و تکرار و تصریح، خوشحالی، پیغمبر را تعلیل میکنم که: «پردۀ خانه عایشه را بالا زد»، مردم با ابوبکر نماز میخواندند، پیغمبر از اینکه يك بار دیگر مسجد را و مردم را می‌بیند، و از اینکه می‌بیند، مسلمانان، بی‌حضور وی نیز شکوه و حلدت خویش را حفظ کرده‌اند خوشحال شد. لبخندی آرام و مهربان بر لیش نقش بست! چه کنم که علت شادی پیغمبر را تصریح کرده‌ام، حتی در يك جمله دو بار «از اینکه» را تکرار کرده‌ام، اما این‌ها همه‌شان میخوانند و هیچکدامشان نمی‌بینند.

وقتی چشم و گوش این گروه از دین و شنیدن خط لفظ عاجز میشود، حساب فهمیدن و احساس کردن و قضاوت و ارزیابی و تجزیه و تحلیل و ارزیابی منصفانه علمی‌شان معلوم است. یکی از مدرسین معروف حوزه قم که چند صد طلبه دارد، فرموده است، بی‌اعتقادی فلائی و حتی عنادش با تشیع از اسمی که برای کتابش انتخاب کرده استنباط میشود:

«مسئولیت شیعه بودن!» مگر شیعه بودن جرم است؟ خط است؟ خلاف شرع است که مسئولیت داشته باشد؟ باطل مسئولیت دارد نه حق!

این گروه متعصب معاند تنگ‌فهم و سخت و خشک اما مقدس و معتقد و غالباً پاک‌اند، نه مأمور استعمار امپریالیسم‌اند و نه جیره‌خوار پول‌های صهیونیسم برای تفرقه انداختن در جامعه جهانی مسلمان و انحراف اذهان از جنگ مسلمان - اسرائیل برای پس گرفتن فلسطین بوسیله اشتغال مجدد آنها به جنگ شیعه - سنی برای پس گرفتن فدک!

از این عناصر که در جامعه‌های مختلف: روحانی و واعظ و حاجی وجوهات بده و مرید دست بیوس پنهان شده‌اند و سخت دست‌اندر کار و تا آنجا موفق شده‌اند که فتوای هم از خیلی‌ها کتاباً و شفاهاً گرفته‌اند که اسرائیل صدها مرتبه بهتر از سنی مصری و ناچسنی فلسطینی است، یهود فدک را به خاندان رسول بخشید و این‌ها آنرا از زهرا پس گرفتند. و يك ماه رمضان بحث در اصل افضلیت یهود بر سنی و تعطیل همه مسائل برای طرح مخصوص «ولایت مخصوص»، و

شما که در آغاز فرموده‌ای، صفتی مانده را حقیقتی آورده - و در حقیقت، یکایک صفت عجز

قصدم از این پرنویسی این بود که يك حرف را بزم و تو
همین يك حرف را در تمام دامنه وسیع و ابعاد متشددش
احساس کنی و آن «محرومیت من است از بزرگترین نعمتی
که يك انسان میتواند داشته باشد بویژه انسانی که با فکر
قلم و سخن سرو کار دارد، و آن، در يك کلمه: «متوجه
کردن» است و قصدم ازین يك کلمه جمع همه مفاهیم
است که با کلماتی از قبیل «نقد»، «تصحیح»، «تکمیل»
«راهنمایی»، «پرداخت و پرورش و خورش دادن به کار»
«پیشنهاد»، «همفکری انتقادی»... میتوان بیان کرد.
آن عده که حتی چشم و گوششان لبریز از کینه و تعصب
کور و زهر غلیظ و عقده‌های پیچیده علیه من است و حتی
«بودن من» در نظرشان يك جرم است و هر حرفی
درباره هر حرف من میزنند، عناد ملفوظ است و نفرت
مکتوب و حتی از جمل و تحریف صریح هم ابا ندارند، چه
درسی میتوانند به من بدهند؟ جز اینکه در برابرشان بتو
قدرت صبر و میزان وفاداری و استحکام ایمانم را به حقیقه
که بیان معتقدم بنمایم. چیزی در حکم ریاضت!

مستوفى

بنابراینکه استاد امین که از لبنان آمده بود و لابد او و پدرش شناسید، میگفت حتی در قم که خیلی ها احساس کردم سمیم و نقشه قبلی مرا علیه تو دارند می‌پزند، عده‌ای هم بد در میان طلاب جوان و فضلاء روشنفکر که به تعبیر نوعی عصمت برای تو عملاً و احساساً قائل هستند و تحمل کوچکترین انتقادی را نسبت به تو ندارند». این طبیعی است زیرا يك حالت روحی است نه قضاوت و ندۀ خودآگاهانه منطقى، يعنى اساساً يك «مظلوم»، در ساس كسى كه نسبت به ظلم در حق وى آگاهى پيدا كند، بصورت يك «معصوم» جلوه ميكند، و هر چه ظلم خشن‌تر، عصمت متجلى‌تر و وقتى «حق كسى» بطور مطلق انكار ميشود و يا غصب، وى بطور مطلق «ذی‌حق» گشته و مى‌كند يعنى دشمن كه «ذی‌حق» را از همه جهت «ذی‌حق» ميكند، دولت، او را از همه جهت «ذی‌حق» ببندد و اين يك رابطه تناقضى و ديالكتيكي است بدین معنی كه، يك امر نسبی، در برابر ضدش كه بصورت مطلق نمى‌آید، تبدیل به يك امر مطلق ميشود. و من در تحلیل ريشی «تصعيد شخصيت على» از صورت يك وصی پیغمبر كه احق از ابوبكر است برای خلافت، به صورت يك موجبات افوق انسان (نه انسان مافوق) و سپس مافوق پیغمبر (نه پیغمبر مافوق) خود خدا، (غلاة، على اللهی‌ها، اه حق...) این عروج منحنی شخصیت على در قضاوت تار

بر نام، که مکتب علم و تقوی و رهبری راستین خلق و هدایت افکار و اثبات حق و حریت اندیشه و تحقیق و اجتهاد علمی و حتی «وجوب شرعی عینی» اجتهاد عقلی در عقاید و بانی اصلی اسلامی... و در عین حال می بینید که همین ها فلان خانم نامه خصوصی مینویسند که به ارشاد نرئید و می بینید که این فتوی مدرکش نه کتاب بوده است و نه سنت نه عقل و نه اجماع، بلکه «برادر زن آقازاده» بوده است و هم به تهائی هم «من لایحضره الفقیه» است و هم «هذیب» و هم استبصار و هم «کافی» که واقعا «کافی» است! است در شرایط فعلی! و این ضمیر «نا» هم بر گردد به مرجع اصلی که امروز «متکلم مع الفیر» است. و این است که هر جا میرویم و با هر که تماس میگیریم و چه میشنویم می بینیم تهمت های تکراری یکنواخت فته شده بخشنامه شده است و همه از دو منبع اصلی خبر می گیرند و من پیدا کرده ام و بتازگی پی برده ام به هر دو، یکی يك ایرانی است بنام «میگویند» و دومی يك عرب، «علی ما نقل!» و هر دو همدست و همدستان... چه بگویم؟ هر دو یکی است و این یکی سه تا است! تثلیث! شوم همیشه مارقین و ناکثین و قاسطین، و مثلث بن یهود و نصاری و منافق! و راس این مثلث که منافق است، سفارشها را از قاعده مثلث میگیرد و بصورت فتوی میرساند و میدهد به آقای نازنین بی تقصیر که منبع بنادش همین آقای «علی ماثقل» است که همیشه برت «عدهای از ثقات» احکام مثلث را به محضر مبارک بامام غائب» و «ولی امر» و «قائم پنهان» و «حب زمان» - که از انظار عوام کالانعام پوشیده است اقا، در خلوت، و در اوقات خاص و حالات خاص الخاص ملاقات ایشان ناقل میشوند و کلیه امور را در طول هفته ضرورتش عرضه میکنند - تسلیم مینماید و ایشان احکام شده بوسیله اصول کافی - یعنی «برادر زن آیت اللهزاده» مضا میفرمایند و رد میکنند تا هر طور «مصلحت» باشد، استعمال نمایند و این است که این فتاوی غالباً احکامی است نه تاسیسی.

بر حال، این گروه که غالباً دانشجویان، جوانان، کتاب ها و تحصیلکرده ها و بازاری های صاف و ساده و اند و منبع قضاوتشان هم فقط دو چیز است، یکی های من که خودشان میخوانند و دیگر سخنرانی های خودشان می شنوند و «عدهای از ثقات» و «میگویند» می ما نقل» شان هم فقط خودشان هستند و شعور و انصاف خودشان، می بینند که کمتر کسی است که سال ها به شدت و با تکیه ای که من دارم از «نیت» به عنوان «تنها پایگاه فرهنگی و معنوی ما که در هجوم استعمار فرهنگی غرب مصون و مستقل و «تنها جایی است که چهره های علی واری اگر باشد میان همین ها هست»، دفاع کرده باشد و آن هم به با استدلال و از تشیع، به عنوان تنها مذهب انقلابی واه ضد طبقاتی، ضد اشرافی و ضد استبداد سیاسی و مبتنی بر اصل رهبری جامعه با دو بُعد علم و تقوی است و تنها بینش مترقی و حقیقی و متکامل و

انسانی و سنتی و قرآنی از اسلام، و می داند که چه کسانی و چه قطب هایی میکوشند تا امثال مرا در جامعه مذهبی منفور کنند تا توده مذهبی تکان نخورد، و روحانیت و مذهب را در جامعه روشنفکر و تحصیلکرده جدید منفور کنند تا روشنفکران دانشگاهی و متفکر که مغز جامعه فردا، ایمان و اصالت پیدا نکنند و جیره خوار ذهنی و وابسته فرهنگی فرنگی بمانند و آنگاه می بینند که چنین نقشه ای را بدست بزرگترین شخصیت های مذهبی و به قدرت و نفوذ مذهبی خود روحانیت اجرا میکنند و به چشم می بینند که مثلاً در همان شهر خودمان، در حالیکه من به عنوان يك نویسنده یا معلم ساده اسلام شناسی یا يك معتقد به تشیع نفی میشدم و مسخ و کوبیده، آقای نوغانی....! به عنوان سخنگوی رسمی مقام رسمی مرجعیت دینی و زبان رسمی نیابت امام زمان و بلندگوی رسمی و منحصر بفرد شخص مفتی اعظم مکتب علم و تقوی و حوزه امام صادق در دنیا رسماً نصب شده بود و تایید میشد و جامعه هم او را به همین عنوان پذیرفته بود.

گروه آگاهی که همه این ها را میدانند و می بینند طبیعی نیست که نسبت به من که به جرم عشق و شور مذهبی و شیعی ام و مبارزه ام با قدرت های ضد مذهبی و ضد روحانی، بدست متولیان رسمی روحانیت و تشیع قربانی میشوم و در نابود کردن و لجن مال کردنم، پاك ترین دست ها با پلیدترین و سرخ ترین چنگالها همدستی میکنند، تعصب پیدا کند؟ ولو تعصب بی جا؟

این تعصب، بخاطر ارزش های من نیست، بخاطر اجحاف ها و بی انصافی ها و حتی نامردی های آنها است. اساساً عکس العمل روح و عاطفه آدمی این است که «مظلوم» را «معصوم» می بیند.

برادر عزیزم رزمجوی گرامی و معنی یابم

نامه تشویق آمیز و مهربان را زیارت کردم با آن همه محبت ها و آن همه حسن نیت و لطف و تحسین و آفرینی که در آن بوده، در روزهایی که حسن نیت و درك درست و بخصوص پذیرش حرف تازه و بالخاص قبول حرف از آدم تازه (که اگر ایرانی و مسلمان هم باشد و نه فرنگی و اگر بی کس و کار و دم و دستگاه هم باشد و نه مثل من خودم و يك عند خودکار و السلام، چه بدتر) بسیار بندرت می بینم و غرض ورزی و تعصب های جاهلانه و حسد و خودخواهی و کج فهمی و میل به مخالفت و هیاهو و لنت بردن از اتهام و تنقید و تحقیر بسیار به کثرت! آنچنان که سرو گوشم پر است و اگر آدم بی رگی چون خود نبود تاحال یا مایوس و بیزار میرفتم دنبال کارم و زندگی و یا با يك گردش ۱۸۰

درجه ای خودم را می انداختم دنبال تحقیقات فاضلانه ادیبان و نان دار و اسم و رسم دار، یا يك نسخه خطی می میاوردم و «احیا» میکردم فی المثل در آداب جماع نزد فرزند نقشبندیه بلوچستان ایران و یا ترجمه قرطبی از يك فرنگی در مسائل باب روز روشنفکران و جوانان نسل حاضر مثلاً در فوائد و فضائل فلسفه «پوچی» و یا ترجمه کتاب «آنجا» گریه کردیم» و یا دمب ناقابل خود را می بستم به دمب قابل دمداران و دمداران که ولی نعمت بسیاری از محققان نوحاسته و علامه های نو تراشیده و علما و شعرا و نویسندگان نوظهورند.

ولی خداوند بزرگ نعمت بزرگی که عطا کرده است پوست کلفتی است و من در این طبیعت بیرحم و بی احساس و بی همه چیز و در این شب سیاه هول انگیز و پر خطر همیشه به این مرغ مرموز مجهولی که در دل تاریک نیمه شبهای ساکت که همه با شب خو گرفته اند و در بستر آرام و بی درد خوش خفته اند می اندیشم که فارغ از سکوت و سیاهی، بی امید پاسخی و حتی گوش شنوایی و بی نیاز پاداشی و ستایشی آواز خود را تنها و خستگی ناپذیر و پیوسته تکرار میکند، نه برای آنکه کسی را بخواند، نه بخاطر آنکه کسی بیاید، نه میدانم که کسی نیست و میدانم که شب است و در این هنگام شب کسی از خانه اش، بسترش بیرون نمیاید، اینها را میدانم، برای کسی نیست که میخواند، مینالد، برای آنست که نمیتواند بخواند، نمیتواند نالد، سکوت بر سر این کلمات گذازانی که همچون گلوله های آتشین از غیب بردل میریزد و خاموش ماندن بر سر حرفها و دردهائی که بیقرارند و روح را از درون به آتش میکشند محال است، محال! من میدانم که در این اجتماع که گروهی در همان قالبهای صفوی منجمد شده اند نه تنها به سخن کسی مثل من که به سخن علی و سخن خدا هم نیازی ندارند که بحارا الانوار هست و کحل البصر هم هست (بدلیل اینکه منطق ارسطو و فلسفه یونانی و شعر جاهلی میخوانند و تعلیم میدهند و می بینند اما تفسیر قرآن و متن قرآن بعنوان يك درس، يك رشته رسمی رایج حوزه وجود ندارد، نهج البلاغه وجود ندارد و شرح حال پیغمبر و ائمه و اصحاب وجود ندارد و اگر هست کار فرنگی ها یا سنی ها است و اخیراً چندتائی ترجمه شده است) و اینها ثمره يك عمر تحقیقشان رساله عملیه است و بس (البته مجتهدان عالم و بزرگ، متفرقه هاش که قابل بحث نیستند) و گروهی دیگر هم قرطیون شسته رفته ای (از درون و برون) هستند که چنان قالبی درستشان کرده اند که از يك موجود انسانی تبدیل شده اند به يك شبه انسان مصرف کننده بی قید و شرط و بی اراده و تشخیص (کالای صنعتی یا کالای اعتقادی یا کالای ذوقی) و من در این جا نمیدانم مخاطبم کیست؟ و از اسلام با کدامیک از اینها میتوانم چیزی گفت؟ که آنها خودشان را موظف می دانند که کتابم را نخوانند رد کنند و مرا هم ندیده طرد و چه منبرها و چه هیاهوها! و اینها هم که شانشان اجل است از اینکه در قرنی که در امریکا موشک به هوا ول میکنند اینها در ایران کتابی درباره اسلام بخوانند! آن وقت من میمانم و گاه گاه يك حسین رزمجویی که نه درزی اهل علم است و نه در

فانتلکتوئل جدید دارندۀ «روح زمان» و نه بیمار حسد و
ض و بیسوادی و خودخواهی که با فحش و تهمت و
کوتی و هیاهو عقدۀ دلی خالی کند و خودی بنماید، و
بمد و ارزیابی کند و بسنجد و درد داشته باشد و اهل باشد
نیمت حرف را و رنج کار را و ارزش سخن را و مایۀ هنر را
بجا و در هر کس ببیند بشناسد و بگوید و بنوازد و بیش
آنچه میارزد و بیش از آنچه زیبا است بخرد و بستاند، و
ی من این بس است و بسیار است که در این کار و در
دنیا نیایی که منم یک دل معنی یاب از یک گله راس پوک و
مار گرمی تر است که یک آشنای صاحب دل یک روح دردمند
از تنهائی پلر میرد و یک شهر جمعیت بددل و بیدرد که بر
انبوه میشوند او را به تنهائی و بیکسی میکشاند و بد
دی است در انبوه خلق تنها بودن و در وطن خویش رنج
بیت کشیدن! و نامۀ تو میگفت که در این غربت آشنائی
ست و چه مژدهای بود!

متشکرم. قربانت علی شریعتی

ناب آقای جلال زرینی منفرد

با تشکر از مراحم سرکار و آقای کریم فرد به خاطر اینکه
به خصوصتان را به من دادید تا بخوانم، قبل از هر چیز
سپاس میکنم که در ارزیابی کلی و قضاوت عامی که ایشان
سبب به کتاب من داشتند، بیش از هر چیز یک نوع
کس العمل روحی در برابر آن لطفی نهفته بود که در نامۀ شما
سبب به من حس کرده بودند و این یک عکس العمل بسیار
بیعی روح است، بخصوص روحی که به کسی علاقه مند
ست اما با کسی که مورد علاقه وی است آشنا نیست.
اما درباره تکیۀ من به تشیع که خشکی و تعصب از آن
میآید برایم سخت جالب بود زیرا با شهرت عامی که اینجا
ارم می بینید چقدر متناقض است!

درباره تکیه ام به تشیع ایشان گفته بودند باید به
سکتاریسم توجه کنم! این توجهی که ایشان می دهند جز یک
صطلاح که ارزشش تنها در این است که فرنگی است،
کنه ای را روشن نمی کند. فکر سکتاریسم اساساً یک بحث
جامعه شناسی نیست؟

و آنکه تنها به دلیل اینکه هر فکری بعدها دچار تفرق
داخلی خواهد شد نباید به هیچ فکری تکیه کرد؟
اسلام ناب؟ صفت ناب اشرافی است؟! ناب را خیال
کرده اند بمعنی عالی است و آن هم در اصطلاح بازار؟ ناب
یعنی خالص، یعنی اسلام و دگر هیچ، این به اشرافیت چه
ربطی دارد؟ بخاطر علاقه خاصی که ایشان به اصطلاح
فرنگی دارند عرض میکنم ناب اینجا یعنی Pur! لنین است
که میگوید: بلشویسم تنها سوسیالیسم ناب است! دچار
اشرافیت شده است؟ نفهمیدم!

اما اینکه حرفهایم موارد Padoxial دارد و بسیار! و
نمونه اش اینکه: «ویل دورانت میگوید مسیحیت دارای
اخلاقی زنانه است!» کی تعجب آور بود! جز اینکه باز به

همان حالت مقاومت روحی در برابر نظر شما تاویل کنم،
بخصوص که درباره آن عوام منحطی که مخالف یهودی ها
بوده اند در ایام بارانی! وقتی صحبت میکنند نامشان را به
عنوان طعنه بر من، «مسلمانان ناب» میگذارند! و این نشان
میدهد که نقد ایشان با مسائل روحی و عاطفی آمیخته است
و گرنه نظریۀ من که تشیع برخلاف این ملاحای تشیع
صفوی که بر آن چیزها افزوده اند، اسلام به اضافه چیزهای
دیگر نیست، نوعی تلقی مترقی و... از اسلام است،
بر فرض نظرم درست نباشد، به رابطه یهودی های تهران و
عوام متعصب در روزهای بارانی ربطی ندارد!

اما احساسات خاصی که درباره یهودی های امریکا و
دلسوزی برای وضع بد اقتصادی یهودی های ایران! نشان
میدهند کمی بوی امریکائی میدهد!
بخصوص استدلال توجیهی عجیبترشان درباره فضیلت
اشغال سرزمین های عربی از طرف اسرائیل که از حکومت
خود اعراب بهتر رفتار میکنند. این استدلال را مثل ساندویچ
ساخته اند و در امریکا و اروپا به دهان ها میگذارند و درباره
توجیه استعمار هم همین را میگفتند که مثلاً حکومت
انگلیس بر هند خیلی بهتر است از حکام مسلمان هندی قبل
از دوران استعمار غربی!

و من - در عین حال که از خلال نوشته ایشان یک فکر
روشن و روح اجتماعی و علمی را استنباط کردم که مورد
احترام من است - امیدوارم و این را به عنوان یک دوستی که
لااقل در مواردی با ایشان همفکری دارم یادآوری میکنم که
روشن فکر شبه امریکائی شدن خطر بدی است! آدم بهر
صورتی درآید بهتر از این فاجعه است و متأسفانه طوری هم
استحاله میشود که آگاه نمیشود.
در اینجا کمی دلواپس شدم که آیا این لحن بی ادبانه مرا
بر من خواهند بخشید؟

برادر گرامی

امروز نامۀ سرکار را که در پاسخ یادداشت های سردهستی
من هنگام مطالعه نامۀ تان به آقای زرینی منفرد، نوشته بودید
دریافت کردم، تأثرات پیوسته روحی نه تبلی ذاتی و اشغال
زیاد همیشه مانع از آن است که بتوانم جواب سؤال یا
نامه ای را بدهم، هر چند بسیار لازم باشد. ولی آنچه مرا
و داشت که در اینجا تأخیر نکنم احساس رنجش شدیدی
است از خواندن یادداشت های من که در نامۀ تان احساس
کرده ام تا حدی که عزیز غم لطفی که سابقاً و غالباً به من
داشته اید، «اکنون باعث نومیدی شما از من شده است»، و
این نشان میدهد که لحن نامۀ من بیش از آنکه برای
شخصی چون سرکار قابل تحمل و گذشت باشد بی ادبانه
بوده است و این مرا سخت متأثر کرده است آنچنان که به
نیابت سرکار خود را به اندازه ای سرزنش کرده ام که به
بخشایش شما امیدوار باشم.

شاید علت این باشد که در نامۀ شما و جواب یادداشت
مانند من، مسائلی مطرح شده است که تصدیق میفرمائید که
نامه ظرفیت آنرا ندارد و بخصوص که مسائلی است، علاوه
بر عمق فکری و علمی، دارای حساسیت های اعتقادی

و سیاسی و مذهبی است و بخصوص که در تلقی های عامه
غالباً عامیانه نیز رواج دارد و این است که برای بیان روشن
تفسیر دقیق هر یک، آنچنان که در ذهن اندیشمندی هست،
مجال وسیع نیازمند است که بیشک از یک نامه و حتی یک
مقاله بیشتر است و این است که تا من از تشیع دم میزنم
اصالت فکر شیعی و اینکه شیعه، تلقی مترقی از اسلام
است، شما همان شیعیگری فرقه پرستانه در ذهنتان تداوم
میشود به سکتاریسم و یا تا به خرافه حمله میکنم
توجیه های طبقاتی و حکومتی اسلام به رفورمیسم.
و در برابر، من هم تا در نامه ای می بینم که از «امریک
رسیده و در آن از «فقر و سختی یهودیان ایران در سالها
پیش (پیش از تشکیل اسرائیل) یاد شده و مظلومیتشان
تجاوز و ستم که ما مسلمانان به این ها روا داشته ایم...»
بلافاصله، رفتن به سراغ حکومت های فاسد عرب و حمله
رفتار ضد بشری فیصل ها و حسین ها - اما نه از پایگاه جبه
انقلابی و آزادیخواهانه عرب و تکیه بر نهضتها
شخصیت های عرب یا مسلمان ضد فیصل ها و ملک حسین
- و یا لااقل بی تکیه گاه و پایگاه، بطور مجرد و مطلق، بلکه
با قید این که «در سرزمین های اشغال شده، اعراب
وضعی بمراتب بهتر از وضعی زندگی میکنند که ملک فیصل
و ملک حسین حاکم است و رفتار اسرائیل خیلی بهتر
انسانی تر از رفتار خود اعراب با مردم عرب است!» (نقل
مضمون میکنم، چون متن نامه دستم نیست، ولی اثری
بر من گذاشت موجب شده است که هنوز فراموش نکنم
شاید نه به این زودی ها!)

این است که جمع این دو قضاوت (یکی یاد فق
مظلومیت یهودی های ایران پیش از تشکیل اسرائیل
دیگر: تفضیل حکومت اسرائیل بر حکومت های امثال حسین
و فیصل از نظر رفتار با مردم در سرزمین های اشغالی
یک نامه، آن هم نامه ای از امریکا، من خواننده را بیدار
به فضائی میکشاند که از آن «بوی امریکائی» استش
میکم و موجب میشود که از خودم ببرسم که چگونه
روشن فکر تحصیل کرده و بویژه «حقوقدان»! این سفس
بمعنی واقع کلمه، این «مطلعه» قدیمی و رایج را در م
«استعمار کهنه» تکرار میکند و در موضوع حکومت اسر
بر کشور و ملت عرب، مقایسه رژیم بن گوریون و گلدام
رژیم فیصل و حسین را پیش میکشد و از «نوع رفتار»
با مردم سخن میگوید و به حق آن رژیم و رفتار را
بیشک دموکراتیک تر و لیبرال تر و مترقی تر از این رژیم
رفتار است - ترجیح میدهد و متوجه نیست که در اینجا ب
از نوع رژیم سیاسی و نوع رفتار این حکومت یا آن حک
نیست، بحث از استعمار است و اشغال و غصب و ح
استقلال و نوع رابطه کشوری با کشور دیگر! و گرنه کی
که نداند رژیم حکومتی انگلستان، رفتار حکام انگلیس
اساساً انگلیس ها، از حکومت های بومی کشورها و قبیل
افریقائی دمکراتیک تر، متمن تر، پیشرفته تر و تر تر
نبوده است - و برای همین هم هست که جور و جف
خان ها و سلطان های عرب و هندی وسیاه و مسلم
مشرك افريقا، مثلاً زنگبار و تانگانیکا (تانزانیای جدید

تلاً رئیس میلش میکشید بفهمد بچه چه جور در شکم زن را میگردد، دستور میداد زن آبستنی را میاورند و لختش بکردند و جلون خان شکمش را با دقت باز میکردند و جنین پیش رویش می شکافتند و بچه را...!

شک نیست که ملکه الیزابت اول یا دوم، از تصور چنین شکنجری بدش میلرز، ولی...؟ چی؟ نتیجه؟ اصلاً این سه چرا؟ چرا دستگاههای تبلیغاتی غربی این همه از آیت حکام و وضع بد مردم و انحطاط جامعهها در دنیای دوم، در سالهای پیش سخن میگویند؟ چرا این همه مانعها منفور شدهاند و هر روشنفکری در جهان و بویژه در ای اسلام هنوز از آنها کینه زنده دارد؟ نمیگویم دروغ است، همه راست است، مگر این فیلمهای غربی که جنایت انانیها، فاشیستها و نازیستها را، بطور مداوم و تنگی ناپذیری به دنیا نشان میدهد دروغ است؟ همه راست است، سخن برسر این است که اینها چرا، فقط نسبت به می از «راستها» و «حقها» این همه تعصب میورزند و تر بیچاره ای که در خانه اش از فقر و بدبختی و گرسنگی میبرد و آزادی آنکه از پشت پنجره کوچه را نگاه کند شست، و تنها طعامی که به فراوانی و سیری میخورد کتک نه لذت، نه آسایش، نه آینده، هیچ! ناگهان میورزند و رندش و سر از کلفتی خانه اربابی اشرافی درمیآورد که به یزی او را خریدهاند و یا روسپی خانه که به فاحشگی او را اندانند. در اینجا بحث از مقایسه ارزش پدرش و رفتار ش و ارزش فردی اربابان جدیدش، چندان آور است. در جا بحث از اشخاص و رفتار اشخاص نیست، بحث از وضع است. و گرنه شاید در دنیا کمتر زنی است که به زه یک فاحشه، در زندگیش ناز و نوازش ببیند. و بیشک تها، از هشتاد درصد زن ایرانی نرم تر و گرم تر میخوابد بر بتر میخورد و بیش از تمام هم طبقه هایشان، با های «حسابی» سروکار دارد...

می بینید برای من خواننده که از شما فقط همین ضاوت را در یک موضوع شنیده یا خوانده ام و آن هم صوع سیاست و استعمار و بالاخص اسرائیل و آن هم از سندهای که برای من فقط یک صفت دارد و آن «بودن در یکا» است، این تسلسل و تداعی معانی طبیعی است و است که درباره شما به غلط قضاوتی آنچنان کردم که ر اکنون باید عذر بخواهم. و چنانکه گفتم علت این است مسائلی از این قبیل که هر یک لااقل باید در یک مقاله یخ شود تا نوع تلقی ویژه ای که شما از یک مساله مهم و اس و پیچیده مذهبی یا اجتماعی دارید مشخص شود. که تنها راه شناختن نسبت به شما و عقیده شما و بطور شخصیت فکری و فردی شما همین چند کلمه است و هم کلماتی که خود چند شخصیتی هستند! بتوانم دریابم مثلاً نوع تلقی شما از فلان واقعه یا واقعیت چیست و با ه عموم تلقی میکنند، یا فلان دسته یا بهمان دسته، الف، یا موافق... چه فرقی هایی دارد و بنابراین نباید س کرد و باید مستقلاً آنرا فهمید و کوشید تا مساله را که ت به آن شناختی تمام شده و قضاوتی مختوم و معین ته ایم، از نو فهمید، یکبار دیگر بدان نگرست و بگونه ای

دیگر.

و همین خصوصیت درباره عرایض من نیز صادق است و از این نظر است که احساس می کنم درباره نظریه ها یا ایده هایی که طرح کرده ام شما همان قضاوتی را دارید و همان گونه تلقی میفرمائید که از «عنوان» آن برمیاید و یا از ظاهر آن و این است که آنچه را مطرح کرده ام، در قالب های متداول و معلوم و مشخصی میریزید و بدان عنوانی می دهید که از ظاهر بحث استنباط میشود و یا از نظر تشابهی که نوع مسائل یا زمینه بحث با مشاهیان ظاهری اش دارد، با آن ها قیاس میفرمائید و آنگاه، با قاطعیت و به سادگی و راحتی، همه نظریات را قالب ریزی میکنید و سپس عنوان می دهید و آنگاه، خیلی بجا و علمی و منطقی، آنرا نقد میکنید و نقاط ضعف آنرا که از نظر علمی «معلوم است» برمی شمارید. مثلاً قالب های مرسوم و یا ضابطه های استاندارد شده در جامعه هست و خصوصیاتش، نقاط مثبت و منفی اش و قضاوت کلی اش از نظر علمی یا فکری در بینش روشنفکران مشخص است، درست مثل طب، بیماری ها معلوم اند، علائم هر بیماری مشخص است و شناخته شده، و پس از تشخیص، اظهار نظر طبیب، معین و دواهای مربوطه و رژیم غذایی اش هم روشن. متجدد، متقدم، چپ، ملی، مذهبی، روشنفکر مذهبی، رفورماتور، انقلابی، شیعه، سنی، مصدقی، توده ای، هر کدام مشخصاتش معلوم و قضاوتی که درباره اش میکنیم معین. این است که اگر در نامه ای از ناشناسی بخوانیم که مثلاً نوشته «هفته پیش به مجلس عروسی رفتم و چه عروسی؟ یک یا عده ای از تیپ های عهد بوقی که قهرمان املیس اصیل و دست نخورده بودند، روضه میخواندند و بر عروسی او میگریستند، بوی حنا و گلاب و عرق زیر بغل فضایی روحانی را پدید آورده بود...» پس نویسنده متجدد است و ضد مذهبی و روشنفکر و ... در صورتیکه ممکن است هیچکدام نباشد و یا اگر باشد به آن معنی که ما این صفات را میفهمیم نباشد، احتیاج به توصیفی بیشتر و اطلاعات دقیق تر و خصوصیات معنی دهنده تر دیگری نیز دارد ولی یک نامه مجال آن را ندارد.

و این است که من، «شعار» «شیعه = اسلام - خلافت» یعنی اسلام ناب، خالص (نه ممتاز) را انتخاب میکنم و میگویم شیعه همان اسلام است، تلقی مترقی ضد طبقاتی، ضد نژادی، ضد خلافتی از اسلام است، تکیه شیعه به قرآن و سنت است و دیگر هیچ، عترت اصل اضافی نیست، ملاک فهم درست قرآن و سنت است، شیعه اسلام را علی وار فهمین است و حسین وار عمل کردن و فاطمه وار زن بودن و زینب وار مسئول بودن و امام وار مسلمان بودن است و شیعه اسلام امامت (رهبری) و عدل (برابری) است... شما از این شعارها شیعیگری بمعنی فرقه گرایی و سکتاریسم و نفی مطلق و طرد برادران اهل سنت تلقی میکنید و یک نوع تعصب تنگ نظرانه فرقه ای و در نتیجه تفرقه اندازی و نفی وحدت اسلامی. در حالیکه درست برعکس، شیعه اسلام است و دیگر هیچ، قرآن و سنت است و دیگر هیچ، نفی فرقه بازی و شیعیگری رایج است که از شیعه یک دین ساخته، از عترت یک اصل مستقل و جدا و از ولایت یک

شرك و رسماً میگوید: اصول دین سه تا است، اصول مذهب دوتا اضافه! شیعه، یک نوع فهمیدن قرآن و سنت است و دگر هیچ، از اولین قدم، شعار وحدت است و اعلام اشتراك با اهل سنت، اشتراك عینی در هر چه اسلام دارد، چنانکه خود تصریح دارید و عقیده تان است، یعنی پس شیعه چیزی نیست و اسلام چیز دیگری، مذهب چیزی، دین چیزی دیگری.

جامعه نیز تکیه مرا به تشیع همینطور فهمیده، هر روشنفکران و هم مترجمین، هم موافق و هم مخالف، حتی یک طرز فکر مرا به شیعیگری فرقه ای متهم نکرده است این است که حق بدهید به من اگر قضاوت شما را در این باره ناشی از تنگی مجال نامه بدانم و یا حتی کمی مجال یک یا دو سخنرانی مکتوب! راجع به ویل دورانت که در این نامه هم تکرار کرده بودید که من از طرفی از زنان بزرگی چون زینب و فاطمه سخن میگویم و به حرمت زن قائلم و از طرفی در یک سخنرانی عبارتی از ویل دورانت میآورم که در این صفت «زنانه» را برای اخلاق مسیحی بکار برده مقصودش ازین کلمه این است که مسیحیت اخلاقی نرم و احساسی و دقیق دارد و بحث من برسر این است که میخواهم روح منفی سازشکارانه مذهبی های فعلی را که کارشان گریه است و ورد و تسلیم و رضا و عجز، روح ضد اسلامی معرفی کنم و جواب جوان روشنفکری را بدهم که مذهبی های مسلمان را (و نمونه اش پدر و مادرش را که متهم اند) به این صفت منسوب میکند و آنرا معلول اسلامشان میدانند. بنابراین باید به این جوان روشنفکر متجدد تحصیل کرده جدید ثابت کنم که اسلام دین پذیرش ذلت و تسلیم اسارت و عجز نیست، هر کسی قضاوت بیگانگان را اگر شامل مدحی باشد و تصدیق ارزشی و فضیلتی، جدی تر تلقی میکند تا مدح دوست و معتقد را و از طرفی این آقا یک جوان تحصیل کرده امروزی است و با روح جدید غربی و فرهنگ غربی، مذهب را تلقی میکند، مورد انتقاد قرار میدهد و بنابراین، به نظریه یک متفکر بزرگ غربی و صاحب بزرگترین و نوترین دایرة المعارف قرن بیستم به جهان جدیدی میاندیشد و بخصوص اگر درباره اسلام باشد که دین او نیست، جدی تر. تا اینجا ضرورت نقل قول ویل دورانت برای اثبات این واقعیت لازم و آموزنده و اجتماعی و حرکت بخش که اسلام دین عزت است نه ذلت. و اعتراف ویل دورانت که اسلام را از نظر نوع اخلاقی که میآموزد و می پروراند مثبت، جدی، قوی، سرفرازانه و عزت طلب و متکی به خود معرفی میکند و در برابر خصم تسلیم ناپذیر و در برابر سلطه و زور سازش ناشناس، برخلاف مسیحیت که اخلاقی منفی دارد و نرم و صلحجویانه و عاطفی و سازشکار و ... سختگیر!

مساله ای که اینجا میماند و از نظر سرکار قابل انتقاد است این است که این حقیقت را که لازم است و مترقی و با ارزش با دو کلمه مردانه و زنانه بیان کرده و برای اخلاق مسیحی، کلمه زنانه بکار برده است. بنابراین، مورد انتقاد، معنی و مفهوم این مطلب نیست، بلکه کلمه ایست که برای ادای آن بکار رفته. اولاً این صفات

با دکتر میناچی از دکتر شریعتی

«نواب» و دیگران نیز شبانه روز در کار جمع‌آوری و استخراج و بررسی منابع و مآخذ و طبقه‌بندی واژه‌های خاص مورد استفاده دکتر هستند، تا پس از اتمام، بصورت مجموعه‌ای جداگانه منتشر شود. با بازگشایی «حسینیه» اکنون ما می‌کوشیم تا فعالیت ما، با همان خط فکری، ادامه یابد و افکار «دکتر شریعتی» از طریق تشکیل کنفرانس‌ها و میزگردها و تدریس دروس اسلام، احیاء گشته و به بحث گذاشته شود، تا آنان که صلاحیتی در این زمینه دارند، پرسشها و مسایل خود را طرح و بازگو کنند تا بدین وسیله توضیحات لازمه به آن اضافه گردد.

ما متعقدیم که اندیشه‌ها، حرف‌ها و دیدگاه‌های «دکتر شریعتی» هنوز کاملاً تازه هستند و ارزش دارند و در برابر عقیده‌های فلسفی موجود دنیا و افکار وارداتی هنوز هم می‌توانند نقش ارزنده‌ای بازی کنند و نیز می‌توانند پاسخگوی نیازهای فکری نسل جوان و مسلمانان متعهد و مجاهد باشند. بحث دیگری که در «حسینیه» آغاز خواهیم کرد بحث حقوق اسلامی، و مبانی حقوقی و فلسفی اسلام است که به صورت یک دوره حقوق اسلام (بصورت کنفرانس‌های کلاسیک) تدریس خواهد شد.

در حال حاضر برنامه کنفرانس‌های کلاسیک، تدریس فلسفه و اقتصاد مقایسه‌ای در «حسینیه» شروع شده و در مورد مسایل اخلاقی اسلامی نیز دوستان مرحوم شریعتی آماده‌اند تا برنامه را تهیه و تنظیم کنند. دوستان دکتر در خارج نیز، درباره مجموعه تحقیقات سابق «حسینیه» و آثار دکتر، راجع به «حدیث» و کامپیوتریزه کردن احادیث، فعالیت‌هایی را آغاز کرده‌اند.

مطلب دیگر، مربوط به بخش هنری است که دکتر نسبت به آن حساسیت و تاکید خاصی داشت و آن را پایگاه بزرگ فکری و ترویج افکار اسلامی از راه هنر متعهد می‌دانست. در این رابطه، دوستان دانشجو و شاگردان دکتر سرگرم

ن جزء کلمات رایج در زبان و ادبیات ما و اروپایی‌ها، و یک سلسله از مفاهیم را، همه با صفات مردانه - توصیف می‌کنیم که مضمن تحقیر زن نیست بلکه بعض کیفیت و خصوصیت است مثلاً: این اتومبیل زنانه، این طرز رفتار مردانه است، زنانه است، این رنگ‌ها زنانه است، این رنگها بیشتر مردانه است. می‌بینیم از مفاهیم و صفات اختصاصی مثل لباس و آرایش و خصوصیات معین منسوب به زن یا مرد که مردانه و خواننده می‌شود بسیاری از صفات و ظرافت‌ها و طعنه‌های لطیف و حساسی را ما با صفت مردانه یا زنانه بکار می‌بریم آنکه قصد تحقیر زن در کار باشد. مثلاً وقتی می‌گوییم، اتومبیل زیان نازک است، کم طاقت است، ظریف شده، یک تصادف، یک ضربه در هوش می‌شکند، برای خانم‌ها خوب است، اتومبیل زنانه است، مسکویچه‌ها خشن، یوقور، به سنگ بزنی اخمش، شیک نیست، قشنگ نیست، اما محکم است. میل مردانه است. فکر می‌کنم اگر یک خانمی هم هر چند سبک باشد، حضور داشته باشد، ازین تقسیم‌بندی بدش احساس تحقیر نکند، بلکه آن را بپذیرد و بپسندد و راحت بگوید: خوب، پس من یک زیان می‌خرم. این مطلق بکار بردن کلمه زنانه تحقیر زن نیست، نه درباره اخلاق یا مکتب اجتماعی، یک صفت منفی است. یعنی «زنانه» به معنی «بد» یا «منفی» یا «ناقص» است، بلکه «اخلاق یا رفتار زنانه برای یک دین اجتماعی» تعهد سیاسی و اجتماعی و خصوصیت انقلابی و مبارزه گیری طبقاتی و غیره، پیش ما که در جستجوی رهائی و ملت و قورت و انتقام هستیم نه عفو و صلح و سازش و پس، یک پدیده منفی است و آموزشی ضعیف و برای های محروم خطرناک! اگر بگوئیم شعر خراسانی شعر نه است و شعر سبک هندی، روحی زنانه دارد، هیچکدام نیست، اما اگر گفتیم، سربازان المانی رفتاری مردانه نه و افسران فرانسوی زنانه، دلیل بر ضعف افسر سوی است. زیرا این رفتار بد نیست، برای افسر ارتش به جنگ بد است، چنانکه اگر گفتیم، زنان امریکائی و خوی و رفتاری مردانه پیدا کرده‌اند، چندان‌آور اسامان می‌کنیم.

انگهی، مفهومی را که در این جمله ادا کرده است به کار اثبات مدعای ما می‌آمده است و من در ضمن استدلال جمع‌آوری دلیل» و نقل اقوال صاحب‌نظران و تأیید این که اسلام اخلاق آزادیخواهانه انقلابی و مهاجم و زن‌ناپذیر را می‌آموزد به قول ویل دورانت برخوردیم که صریح و روشن اخلاق و خط مشی زندگی مسلمان را ت و محکم و جدی معرفی می‌کند و مسیحیت را منفی و نفی و سازشی، و این نظریه او خیلی برای اثبات نظریه و اتهام علیه اسلام بکار می‌آید و این بود که نقل کردم. شما می‌فرمائید چرا برای بیان این حالت که حقیقت هم، کلمه زنانه بکار برده؟ بفرض هم که انتقاد شما بجا

تنظیم برنامه‌هایی برای آرایه کارهای هنری هستند و شاید بزودی نمایشنامه‌هایی به روی صحنه بیاورند که احتمالاً مورد استفاده دستگاههای ارتباط جمعی نیز قرار خواهد گرفت.

مسئله مهم دیگر این است که از حضرت «آیت الله طالقانی» تقاضا شده تا در «حسینیه» درس تفسیر قرآن برقرار کنند و ایشان با همه گرفتاری‌هایشان بطور ضمنی این مهم را تقبل کرده‌اند.

متأسفانه من به حکم وظیفه و تمهیدی که در قبال این نهضت یا انقلاب داشتم ناگزیر به قبول مسئولیت دستگاه اجرایی دولت شدم که طبیعتاً مرا از فعالیت‌ها اختصاصی در «حسینیه» بازداشت ولی با این حال کم بیش در جریان هستم و در جلسات تصمیم‌گیری دخالت دارم تا شاید بتوانیم با کمک اندیشمندان و محققان ارزنده بهار و توصیه دکتر جامه عمل بپوشانیم.

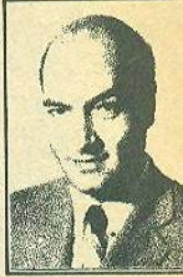
● «دکتر شریعتی» هم چنین در یک نامه‌هایش، رسالت بزرگی را در آینده برای شما پیش‌بینی می‌کند. تصورات می‌کنید شغل فعلی شما (وزارت) جهت آن رسالت پیش‌بینی شده، باشد

● نمی‌توانم بگویم کاملاً، ولی بخشی از آن را می‌توانم افکار و آرزوهای بسیار با ارزش «شریعتی»، برای خدمت این جامعه و این مردم و توده مستضعف و اشاعه اسلام راستینی که او به آن اعتقاد داشته، همگام بدانم. امیدواریم در چارچوب وظیفه اجرایی‌مان، در کار رهبر انقلاب نیز بتوانیم تحت هدایت و حمایت حضرت آیت‌الله خمینی قسمتی از رسالتی را که مورد نظر دکتر بود - گردآوری متفکرین با ارزش و افراد با استعداد - زمینه‌های فکری، علمی و تحقیقاتی به انجام برسانیم.

همکار عزیز، آقای سعید یونسی

در گذشت برادر عزیزتان را با تأسف و اندوهی عمیق به شما و دیگر سوگواران این مصیبت تسلیت گفته، خود را شریک اندوهتان میدانیم.

همکاران شما در انتشارات سروش



بمناسبت میلاد حضرت «فاطمه زهرا» و اعلام «روز زن»

شریعتی و زن امروز

«آنچه من درباره مسأله حساس و پیچیده زن در جامعه از دیدگاه اسلام، می توانم گفت و آن قضایای است که از بررسی دقیق و جامع حقوق اجتماعی و حیثیت اخلاقی و انسانی زن درین مکتب استنباط می توان کرد، اینست که اسلام در عین حال که با «تبعیضات» موجود میان زن و مرد بشدت مبارزه کرده است، از «مساوات» میان این دو نیز جانبداری نمیکند و بعبارت دیگر نه طرفدار تبعیض است و نه معتقد به تساوی، بلکه میکوشد تا در جامعه، هر يك را در «جایگاه طبیعی» خویش بنشاند. تبعیض را جنایت میداند و تساوی را نادرست، طبیعت زن را نه پست تر از مرد میداند و نه همانند مرد...»

طبیعت، این دو را در زندگی و اجتماع «مکمل» یکدیگر سرشته است و ازین روست که اسلام، برخلاف تمدن غربی، طرفدار اعطای «حقوق طبیعی» به این دو است، نه «حقوق مساوی و مشابه» و این بزرگترین سخنی است که درین باره میتوان گفت و عمق و ارزش آن بر خوانندگان آگاهی که شهامت آنرا دارند که «بی اجازه اروها» فکر کنند و با چشمان خویش ببینند، پوشیده نیست.»

احسان

دکتر علی شریعتی در کتاب «حریت و حقوق زن»

ممکن است خواننده بخشی از افکار او درباره زن امر ایرانی در يك مقاله و یا در يك شماره مجله، پیش خود و ذهن خود احساس کند. بنابراین به خوانندگان این برشهای که از اندیشه های او در مجلات چاپ می شود، توصیه میکنیم که در داوری شتاب نکنند و ناظر بخشهای دیگر آن او نیز باشند و بویژه فراموش نکنند که آنچه ازین مرد فرزند میخوانند، بیشتر باز نویسی گفته ها و سخنرانیهای اوست که این روزها بسیار شتابزده بصورت کتاب درآمده است و میکوشیم با برداشتهایی بفرآخور مسائل کنونی و در حد توقع و دریافت خوانندگان امروز، حقایقی را که جامعه تشنه آنست، از لابلای آثار آن شادروان بازگو کنیم، و ناگفته نماند که شریعتی به مسائل جامعه از يك دیدگاه کلی جهان بینی توحیدی مینگرد و از هر گفته و نوشته اش منظوری جز راهنمایی بسوی آزادی و رستگاری بمعنای عام آن ندارد.

کتاب پر ارزش «فاطمه، فاطمه است» اثر زنده شهید: دکتر علی شریعتی، حاوی دو بخش تقریباً مساوی است: بخش اول آن، که نیمی از کتاب را در برمیگیرد مقدمه یا دیباچهای بر شرح حال و کیفیت روزگار و چگونگی پیکار دختر پیغمبر است که در نیمه دوم کتاب، بیان شده است.

درین کتاب، شریعتی میکوشد پیش از زنان انقلابی ایران و مبشر مبادی اسلامی و نهضت آزادی بخش آن باشد برای معرفی زن درین روزگار، بویژه در محیط مختنق گذشته ایران و ارائه الگویی که زن مسلمان و مستقل مجاهد امروز بتواند آنرا سرمشق خود قرار دهد، اثری رسا و گویاتر، و خلاصه: انقلابی تر از کتاب «فاطمه، فاطمه است» ندارد. از اینرو بخشهایی از دیباچه این کتاب را که هم

در انتقاد از زن دیروز و تحلیل و تجزیه حال و روز زن امروز است، نقل کرده ایم و امیدواریم همانگونه که منظور نظر شریعتی: آن شادروان فرزانه بوده است، زنانی که در قالبهای سنتی قدیم نمانده اند، و زنانی که قالبهای وارداتی جدید را نیز پذیرفته اند و در میان این دو گونه «زنان قالی» نیز میتوانند شکل قدیم موروثی را تحمل کنند و نه بشکل جدیدی - که تا دیروز در محیط فاسد اجتماع استبدادی همه کاره و هیچکاره و بقول شریعتی: «زن هیچ و پوچ» بودند - درآیند، با امان نظر در زندگی دختر پیغمبر، ببینند که زن در مقام دختر پدرش و زن همسرش و در سیمای يك انسان شریف و نجیب و آزاده، چه تأثیر شگرف نه تنها در سرنوشت کسان و نزدیکان خود بلکه در فرجام جامعه خویش و در تاریخ عصر خویش میتواند داشت.

شادروان شهید: دکتر علی شریعتی، در این صفحات نیز در پی بازیابی اسلام راستین و راهنمایی خواننده بسوی سرچشمه های زلال آیین محمدی، یکی از حساس ترین و مهم ترین مسائل اجتماعی امروز را که تطبیق حال و روز زن کنونی با تعلیمات اسلامی است مطرح کرده است و ضمن بیان تناقض ها و تضادهایی که میان زندگی و روحیات ساد نسلی: مادر، مادر بزرگ و دختر، در برابر هجوم غربزدگی و فرنگی مابی می بینیم، راه درست زن مسلمان و مستقل و

جان و روان و صورت و سیرت گروهی از زنان امروزی ما زده است، بطرزی مؤثر و عبرت انگیز بیان می کند و نه تنها زن مدرن و متجدد را بید انتقاد میگیرد، بلکه زن اُمُل و کهنه پرست را نیز که دورانش سپری شده است، نقطه مقابل زن متجدد قرار می دهد و بدینگونه به داد زنانی میرسد که نه از آن دسته هستند و نه ازین دسته، و نه میخواهند غریزه غیر ایرانی و عروسک فرنگی بازیچه دست مرد و محفل آرای مجالس باشند و نه میخواهند زندانی خانه و صندوقخانه و آشپزخانه باقی بمانند و راهی را جستجو میکنند که به سر منزل حیثیت حقیقی زن و شخصیت راستین زن می رسد که شریك واقعی مرد و مادر شیرمردان فداکاری است که امروز جامعه را در پیکار با نارواییها مدد می رسانند و محیط ما روز بروز بیشتر نیازمند وجود آنهاست.

شادروان شهید: دکتر علی شریعتی تنها يك نویسنده اجتماعی نیست که درباره زن یا انحرافهای جامعه، مقالات انتقادی نوشته باشد. او يك اندیشمند بزرگ و حکیم صاحب نظر در همه زمینه های فکری امروز و همه مسائل بحرانی جهان کنونی و ایران کنونی است، از اینرو، اندیشه های او را با یکی دو مقاله و حتی با یکی دو کتاب، بطور کامل و شامل نمیتوان شناخت و این مشکلی است که

یکی از بهترین آثار پایدار شادروان شهید: دکتر علی شریعتی کتابی است بعنوان «فاطمه، فاطمه است». این کتاب از دست رفته را خوشبختانه با اندیشه های نه تنها در پیشمارش، بلکه در واکنشی که افکار بلند و منش و روش بخواهانه او در نسل جوان امروز داشته و دارد، باز آیم. شریعتی که در همه کتابهایش اسلام راستین را از ز می شناساند و سرشت پیکارگر و حق پرست این آیین را همچون دارویی برای دردهای همه دورانها به ویژه ن پر از درد امروز بدست روشنفکران پیر و جوان و زن و کنونی میدهد، در کتاب «فاطمه، فاطمه است» چون سخن از دختر پیغمبر و همسر بزرگترین یار و یاور او: بت علی میرود و فداکاریهای این زن بزرگ و شخصیت لیر او را میستاید، سرمشقی والا فرا راه زن مسلمان و مل امروز که با نارواییها به پیکار برخاسته است، بد.

مقدمه این کتاب، شریعتی پیش از آنکه به روزگار بزرگ اسلام بپردازد، در دیباچهای بسیار رسا و یادآميز، به روزگار کنونی و به حال و روز زن امروز فته با قلمی سراپا طنز، شکل و شمایل زن امروز را در مة باز مینماید و آفتی را که فرنگی مابی و غربزدگی بر

ه امروز را چنانکه سنت پیغمبر و روش ویژه پیغمبر که ل تطبیق و تفسیر با همه زمان‌ها و در همه مکان‌هاست، ان داده است و این حقیقت را با زبان علمی ساده و منطق اب مورد پسند امروز بیان می‌کند و اسلام را: بویژه برای خواننده این اثر، از خس و خاشاک‌های زمانه و بش‌های مرتجعانه می‌پالاید و پرتوی بر اذهانی می‌تابد به ویژه در این روزها نگران دگرگونی‌هایی هستند که نه با زندگی ما را در بر میگیرد، بلکه در همه امور و شئون معه اثر خواهد نهاد.

...بهرتر است اینکه پیش از این از «شریعتی» سخن بوییم که هرچه درباره او و ارزش آثارش گفته شود، کم نه‌ایم. بیایید با هم بخشهایی از این کتاب او را بخوانیم، تا که از زن «هیچ و پوچ» سخن می‌گوید و با همین کلمه، خیلی از زنان دیروز را پیش چشم‌ها و در همه ذهن‌ها نسیم می‌کند: همان‌ها که بارها تصویر آنها را دیده، ششانی‌هایشان را شنیده و از ته دل به این عروسک‌های کی خندیده بودیم...

علی اکبر کسمائی

تولید بچه و تولید اشک!

زن در کشورهای اسلامی عامل نیرومندی بود که توانست سنتها، نظام قدیم، روابط اجتماعی، اخلاقی، ش‌های معنوی و از همه مهمتر، مصرف را تغییر دهد. لم‌چنانکه در حفظ آنها عامل نیرومندی بود، چرا که با ح حساسی که دارد، بخصوص در شرق، بیشتر و زودتر برای جلوه‌های تمدن جدید، یعنی مصرف جدید میشود. خصوصاً وقتی در برابر تشعشع دائمی و خیره‌کننده زیبایی‌ها ار گیرد و در مقابل، هیچ چیز دیگری نیابد جز زشتی... در رة استعمار آفریقا، اروپائی شاید به میان قبایل سیاه رفت و شیشه‌های رنگین و جواهر بدلی پر زرق و برق مصنوعی را که معمولاً از اصلی و طبیعی‌ش چشمگیرتر و ش‌ش‌ظاهرتر است، به بدوی‌ها عرضه میکرد و بیشتر س‌ای قبایل و مالکان و دامداران قبایل آفریقا را نشانه ی کرد و بویژه در مراسم جشنهای محلی و عروسی‌ها، و ون براساس يك قانون مسلم روانشناسی: آنها که وی‌ترند، تجمل‌پرست‌ترند (و می‌بینیم که مظاهر تجمل‌پرستی‌های افراطی امروز، شیوخ عرب و رؤسای یل سیاه آفریقائی و ستارگان سینما و اشراف اصیل اند!) ننتی از این مهره‌های بدلی و شیشه‌های رنگی را میداد و عوض يك گله گوسفند می‌گرفت با يك مزرعه بزرگ و یا تیزاز منطقه‌ای را برای استخراج الماس یا برداشت قهوه. داداست که در این معامله نقش زن تجدد خواه عقده‌دار ظاهر بدوی در آفریقا تا چه حد قوی است. دیگر اینکه زن جامعه شرقی از جمله جامعه شبه اسلامی فعلی بنام هب و سنت، بیش از همه رنج می‌برد و از درس و سواد و

بسیاری حقوق انسانی و امکانات اجتماعی و آزادی، رشد و کمال و پرورش و تغذیه روح و اندیشه محروم است و حتی بنام اسلام، حقوق و امکاناتی را که خود اسلام به زن داده است، از وی باز گرفته‌اند و نقش اجتماعی او را در حد يك ماشین رختشویی و ارزش انسانی‌اش را در شکل مادر بچه‌ها پایین آورده‌اند و از بر زبان آوردن نام او عار دارند و او را به اسم فرزندش میخوانند (هر چند فرزندش پسر باشد!)

اگر زن امروز دیوانه‌وار رنگ عوض میکند و خود را به شکل عروسك فرنگی (و نه زن فرنگی) در می‌آورد، باید در آن سوی مرز استعمار اقتصادی، بیگانه را ببینیم و در این سوی مرز، خودمان را که در این کار با او همدستی کرده‌ایم. ما زن را فرار داده‌ایم و او بسادگی صیدش میکند. ما او را ضعیفه، پا شکسته، کنیز شوهر، مادر بچه‌ها (اصطلاح عصر بردگی - امولد) و حتی «بی‌ادبی»، «منزل» و «بز»... لقب دادیم و خلقت او را از انسان جدا کردیم و بحث می‌کردیم که آیا زن میتواند خط داشته باشد یا نه؟! و استدلال میکردیم که اگر خط داشته باشد ممکن است به نامحرم نامه بنویسد (و با این استدلال، خو‌تر می‌بود که کوشش می‌کردیم تا هرگز نامحرمی نبیند! در این صورت خیال آقای غیرتی - که تزلزل «شخصیت ضعیفه» خود را به شکل دلواپسی از بیوفائی همسرش احساس میکند - تا آخر عمر آسوده بود!)

تقوا و عفت زن را چنین حفظ میکردیم: با دیوار و زنجیر، نه بعنوان يك انسان با اندیشه و شعور و پرورش و شناخت. او را يك حیوان وحشی تلقی می‌کردیم که تربیت بردار نیست.

اهلی نمیشود و تنها راه نگهداریش قفس است، و هرگاه زنجیر در خانه بازماند می‌گریزد و از دست می‌رود. عفت او شب‌می است که تا آفتاب ببیند می‌پرد! زن به زندانی‌ئی می‌مانست که نه به مدرسه راه داشت و نه به کتابخانه، و نه به جامعه. در جامعه، چون اقوام نجس - یارامای هند - در شمار انسانها نبود زیرا خود انسان را يك حیوان اجتماعی می‌نامیدند و زن را از جامعه بیرون نگهداری میکردند. شعار اسلام این است که «تحصیل علم بر زن و مرد مسلمان واجب است» و در باب این حدیث پیغمبر منبرها می‌رفتند و داد سخن میدادند و يك ماه رمضان در پیرامون آن حرف می‌زدند. اما همیشه مرد بود که حق تحصیل علم داشت و زن - جز در خانواده‌ای متمکن و متمول که می‌توانستند معلم سرخانه داشته باشند - از تحصیل محروم بود، و نمی‌توانست از این فریضه «دینی» برخوردار باشد.

در آنهمه مجالس مذهبی، فعالیت‌های دینی، کارهای تبلیغی، درس قرآن و تفسیر و حدیث و فلسفه و عرفان و تاریخ، زن راهی نداشت. فقط و فقط در مجالس روضه‌خوانی اجازه نشستن در وضع مخصوصی را می‌یافت آنهم تنها برای گریه کردن، که روضه‌خوان در ابتدا وقتی داشت بحساب خود حرف می‌زد و مطالب علمی می‌فرمود، مخاطب اصلی، مرد بود زیرا زن سواد و معلوماتی نداشت تا اگر مطلب علمی یا در سطحی بالاتر از فهم عوام بود، درك کند. فقط خطابه‌های مربوط به زنان از این قبیل بود:

«ساکت... ساکت باش ضعیفه، درست باش، بجهات خاموش کن» - سرزنشش به زن بود و سنجشش با مرد و پایان، وقتی میخواست روضه بخواند و وارد گریز میشد، به زن می‌آورد و با خواهش و تشویق و تجلیل و خطا محترمانه «خانم‌ها» از او گریستن میخواست و به سرو سی کوفتن و گرم کردن روضه آقا. زنی که در خانه کارش تولد بچه بود و در جامعه نقشش تولید «اشک»!

زن در شبکه تار عنکبوت!

زن را از همه چیز محروم کردند، حتی از اسلام، حتی دین، حتی از شناخت مذهب خویش، و چون سواد نداشت باید غیبت میکرد - و کرد - وقتی که سرگرمی علمی و فکر نداشت، باید شله می‌پخت - و پخت - و «ابوالفضل پارتی میداد - و داد - و چون بسواد و کتاب و مجالس و منا مختلف راهی نداشت، نمیتوانست همسطح مردی باشد که سواد است و روزی چندین منبر می‌بیند و در همه مجالس ر دارد، و این درست بدان میماند که دست کسی را فلج کنید بعد بگوئید چون فلج است از همه چیز محروم است و تاسف اینجاست که اینهمه خرافه سازیه‌ها و عقده گشائی‌ها جهالت‌ها و عقب‌ماندگی‌ها و سنتهای قومی و میراث‌ها نظامهای کهن بدوی و بردگی و پدر سالاری و کمبودهای جنسی و روانی و غیره که همگی دست‌به‌دست هم داده بود شبکه پیچیده‌ای چون تار عنکبوت بافته بود و زن بیچاره، آن گرفتار شده بود و در آن «پرده‌نشین» به نام مذهب اسلام و بنام سنت و بنام تشبه به فاطمه توجیه میشد و بن عفت اعمال میشد و بنام اینکه زن باید فرزندانش را پرورش دهد. نمیدانم چگونه کسیکه خودش ناقص و نامستعد است و يك دنده کم دارد و از نعمت سواد و کتاب و تعلیم و تربیت و تفکر و فرهنگ و تمدن و تربیت اجتماعی محروم است شایستگی آنرا دارد که پرورش‌دهنده نسل فردا باشد؟ لا مقصودشان از پرورش فرزند پرواز گردن او است زیرا چنین موجود ضعیف خانه زادی فکر و فرهنگی که خود پرورش نیافته، چه می‌تواند کرد در رشد و کمال و تربیت مشکل عمیق روح و اندیشه پیچیده و حساس طفل؟ جز اینکه او شیر دهد و تر و خشک کند و دیگر هیچ! تربیت او چه خواهد بود جز فحش و گریه و غش و جیغ و داد و ناله و نفرین؟ اگر زورش رسید، کتک‌زدن او، و اگر نرسید کتک‌زدن خودش و اگر هیچ کدام اثر نکرد ترسانندش از داداش بزرگ و از بابا و اگر نشد، استمداد از جن و عزرائیل و زیرزمین آبنبار، و اگر در کنترل «این بچه شر پدر سوخته جوانمرگ شده آتش به جان گرفته پتیاره ورپریده‌ای الهی یتیم بشه و ذلیل بمیره و خبر مرگش را بیان، از ای موجودات غیبی هم کاری ساخته نبود، ساختن موجودات



ناره کتاب:

شیع سرخ تمدن و تجدد

نویسنده خردمند شهید:
تر علی شریعتی

کتاب کم حجم و پرمایه، شامل دو بخش یا دو نوشته
انه است:

شیع سرخ

پیش آغاز این نوشته، شرحی چند خطی با امضای م -
آمده است با این مضمون که جزوه حاضر (تشیع سرخ
برای معرفی نمایش «نهضت شیعی سر برداریه»
شده. نمایشی که قرار بوده در مهرماه ۱۳۵۱ در
ه ارشاد به روی صحنه بیاید و متأسفانه بیش از يك
ین مراد حاصل نشده است. و معلوم است چرا.

ی، در این معرفی، استاد شهید، طرحی سریع و جامع،
اجتماعی و سیاسی اسلام، چگونگی ریشه گرفتن و

ادامه تشیع، بعنوان اسلام علی (ع) و در نهایت اسلام
مظلومان و ستمدیدگان و توده‌ها، ترسیم می‌کند. وجود
چندگانه کلی و بنیادی آن را می‌نمایاند. حضور این اصول
بنیادی را از زمان امامت علی (ع) در جامعه عرب و سپس
ایران، در طول تاریخ یادآور می‌شود و شکل‌های کرداری آنها
را در خلاصه سرگذشت يك واقعه تاریخی (که محتوای
نمایش است). نشان می‌دهد. «اسلام دینی بود که با
«نه»ی محمد... در تاریخ انسان پدید آمد» این «نه» و
انکار، در برابر کی بود؟ چه بسیارند که در پاسخ چنین
پرسشی، تنها به «بت پرستان» و «کفار» به مفهوم ساده
کلمه، اشارت می‌دهند، بدون اینکه بگویند اینها چه کسان
بودند و از بت‌ها و بتخانه‌ها چرا آنچنان دفاع می‌کردند. در
حالی‌که پاسخ درست چنان پرسشی «اشراف عرب» یا
«اشرافیت قبیله‌ای» یا «اشرافیت» بطور کلی است. محمد
(ص) در برابر اینها بود که «نه» گفت. همینها که «بت‌ها» و
«بتخانه‌ها» یکی از منابع بزرگ درآمد و سروریشان بود، و
سرانجام نیز همانها بودند که پس از پذیرش دین محمد، و
پس از درگذشت او، اسلام‌را، به قول خردمند شهید، به
«اسلام حکومت» و بالاخره اسلام فئودالها، امیران و
سلاطین تبدیل کردند. نیز، اسلام فقها، متشرعین و روحانی
نمایان سودجو و بیکاره و تأییدکننده جباران.

اما، اسلام راستین، مردنی یا مسخ‌شدنی نبود. علی
ابرمرد به میدان آمد و تشیع او، تشیعی که از نخستین گام و
لحظه، رنگ سرخ خون به خود گرفت: خون در محراب،
خون در کربلا، خون در شهرها و دشتها و راستاهای
توده‌نشین ایران، و.... «تشیع، اسلامی بود که با «نه»ی
علی بزرگ - وارث محمد و مظهر اسلام عدالت و حقیقت
در تاریخ اسلام چهره خود را مشخص کرد و نیز جهت خود
را. «نه»یی که وی (علی ع) در شورای انتخاب خلیفه، در
پاسخ عبدالرحمن - مظهر اسلام اشرافیت و مصلحت!
گفت. و هم با «نه»یی که حسین بزرگ در برابر یزید گفت
تا «سرخ» تشیع را «سرختر» کند، و این سرخی، جاودانه
جاری بماند و در بستر تاریخ - و جغرافیا - قرن‌ها حرکت کند،
و شاخه‌ای از آن به ایران محکوم سلاطین و حکام و
جباران برسد: به روستاها، شهرها، ولایات، و سرانجام به
تمامی سرزمین ما. به قرنهای چهارم، پنجم، هشتم و....
بیستم. و با «نه»ی سر برداریه، و «نه»ی شیعیان ایران،
ادامه یابد و ثمر دهد. به راستی چرا تشیع، با اصول
بنیادینش: ولایت، امامت، عدالت، انتظار، مرجعیت،
تقلید، نیاخت امام، سهم، سوگواری، تقیه، جهاد، و....
به صورت مذهب ستمدیدگان درآمد؟ پاسخ این پرسش را
می‌توان در پرسش دیگر جست‌وجو نمود: چرا «اسلام
حکومت» (اسلام سنت و جماعت) دین رسمی دربارها،
حاکمان، و روحانیت فریبکار شد؟ چرا غزنویها، سلاجقه،
مغولان جبار، تیموریان و... اسلام سنت را خوشتر داشتند
تا اسلام خانواده پیامبر اسلام که از «خانه کلین» بظاهر
ناچیزی، و با دهان و دست علی (ع) پرچم افراشت؟ چرا
سلطان محمود «انگشت در جهان در کرده و شیعی
می‌جست» تا به خاک و خون بکشد؟ یا چرا توده‌های

روستایی - و شهری - استثمار شونده ایران، از آغاز در برابر
فشار کمرشکن سلاطین، در حالیکه براحتی می‌توانستند تن
به جریان زمانه بدهند - چه بسا در امانتر باشند - به
جبل‌المتین تشیع سرخ چنگ انداختند و در ستیزی نابرابر،
تاریخ را بازگونه کردند؟ آنهم در لحظاتی از تاریخ که
«اسلام سنت» حاکم بود و بیشتر مردمان شهرها، زیر نفوذ
متشرعین و روحانیت فریبکار؟
پاسخ همه این پرسشها را، می‌توان در همین نوشته
کوتاه - با اندکی تزیینی - باز یافت. در شرح ماجرای انسانی
از درون به فروش آمده و جوینده راه چاره. در ماجرای شیخ
خلیفه که نخست خود در برابر پرسشهایی از خود قرار
می‌گیرد: چرا سلاطین و تیولداران خون مردم را در شیشه و
خاک دارایی آنها را در توبره کرده‌اند، و روحانیت مقتدر، دم
بر نمی‌آورد؟ و او، سپس برای یافتن پاسخ در خور به راه
می‌افتد، و این سرگشتگی را در زمانی می‌آغازد، در نیمه اول
قرن هشتم «که حکومت مغول پس از قتل عامهای وسیع
چنگیز و هولاکو، مردم ایران را به یاس و ذلت و ضعف
تسلیم کرده بود و یاسای چنگیزی قانون بود و شمشیر
دژیمنی مجری قانون» قانونی که روستاییان را برده‌وار به
بند کشیده بود و «در شهرها نیز علمای مذهب یا در خدمت
حکام مغول درآمده بودند و خلق را بنام «مذهب حق سنت و
جماعت» به تسلیم و رضا در برابر حکام مسلمان شده‌ای
می‌خواندند که همچنان چنگیزی مانده بودند و تنها برای
ارضای احساسات دینی مسلمین در ازای نابود کردن تمدن و
ایمان و اخلاق و جامعه و هستی مسلمین، ختنه می‌کردند»
و با تقواتران «به انزوای زهد و خانقاهها خزیده بودند و
مردم را زیر تازیانه مغولان تنها گذاشته بودند.» آری در
چنین هنگامه‌ای است که شیخ واعظ، «مسلمان‌وار»، به
جست‌وجوی حقیقت برمی‌خیزد و راهی می‌شود. او نخست
به دیدار بالوی زاهد و پارسا می‌رود، اما «زهد را سکوت در
برابر ظلم می‌بیند» پس از آنگاه زاهد بهشت طلب، در
جهنم انسانها، روی به سمنان و درگاه رکن‌الدین عمادالدوله
پرواوزه که پیشوای طریقت در تصوف است می‌آورد؛ اما آنجا
نیز تصوف را چون زهد، مذهب فرار از واقعیتها و مسئولیتها و
پشت کردن به سرنوشت خلق... می‌یابد.... سپس به
«خدمت شیخ الاسلام امام غیاث‌الدین حموی، به بحرآباد
می‌رود.... و فقه را می‌بیند که هزار مسئله در آداب بیت‌الخلا
طرح و کشف می‌کند، اما سرنوشت شوم ملتی برایش
مسئله‌ای نیست... و بالاخره شیخ ما، بیزار از گشندگان
کباد مذهب و روحانیت که «بافندگان جامه تقوی بر قامت
ظلم‌اند» و دل نگران و جگر خون از ستمی که توده‌ها را به
فنا سوق می‌دهد و با جامه درویشی ساده، به سبزواری می‌رود.
در مسجد جامع خانه می‌کند و به وعظ می‌پردازد. وعظی که
این بار سر شورش علیه ستم دارد. وعظی نشان دهنده
راستای حقیقتی که برای رسیدن به آن، باید از سرخ
گذشت، از خون؛ و خاستگاه چنین حقیقتی، تشیع سرخ
است. و طبیعی است که اغراض و جنجال ملایان رسمی را
هم ناگزیر برمی‌انگیزد، تا آنجا که فریاد و اسلامشان بلند
می‌شود که «این شیخ در مسجد حرف دنیا می‌زند»، «این

شیخ دین مردم را آشفته می‌سازد... و... و نیز طبیعی است که «ملاهای رسمی به کار همیشگی خود آغاز می‌کنند، شایعه‌سازی و سپس فتوی و در آخر ذبح شرعی» و مشتاقان کلام نافذ شیخ، دیگر روز او را در مسجد کشت می‌یابند. «فتوایی» همانند آنچه بنا به تاریخ راوندی و سایر تواریخ چنان روزگارانی، نظایر وقیحانه دیگر هم داشت است: «فتوای غلامبارگی...»، «گشودن دست ظالمان برمال مسلمانان...» و غیره.

باری، صدای شیخ را خاموش می‌کنند، اما ندای شیخ طنین بیداری آخرین خود را زیر گنبد عظیم آسمان در افکند و از گوشه‌ها به جانها رسانده و راه رسیدن به مقصود هم مقصد دین و هم مقصد دنیایی - را پیش پای ستم‌دگاران گذاشته است. پس راه او را دیگران و دیگران ادامه می‌دهد و کار را به آنجا می‌کشاند که پس از حادثه‌ای در آغاز معمولی - آمدن خواهرزاده حاکم - مثل همیشه - به دباشتین، غذا و شراب طلب کردن و باز مثل همیشه شاهد ساقی خواستن. ولی این بار از سوی مردم دست از سر جان شسته، به جای زن، شمشیر افراشته رو در روی دیدن دهی را در برابر یک سپاه، به نبردی سرخ و می‌دارند روستاییان مسلمان و شیعی با قبول سر به دار سپرد سرانجام پیروز می‌شوند.

نویسنده گرانقدر، در کمال ایجاز، در طول بازگو واقع، تمامی اصول بنیادین تشیع - و انقلاب خونین نظام یافته دینی را - نشانی بسته و باز می‌نمایاند. انقلابی ریشه در ژرفای اسلام علی، که حدود هفت قرن، در رگهای پنه جامعه، نبضان داشته و در لحظه‌های موعود و مقدور میعادگاهی شایسته، طغیان آغازیده و به دریای حقیقت پیوسته است.

استاد شهید، در پایان مقال، به این واقعیت نیز اشاره است که: این آخرین موج انقلابی تشیع علوی بود - «تش سرخ» که هفتصد سال تجلی روح انقلابی، آزادیخواه عدالت و مردمگرایی و مبارزه آشتی‌ناپذیر با جور، جهل و بود... و یک قرن بعد صفویه آمد، و تشیع از «مسجد جوده» برخاست و در «مسجد شاه» همسایه دیوار به دیوار قصر عالی‌قاپو شد. و «تشیع سرخ»، «تشیع سیاه» گ و مذهب «شهادت»، «مذهب عزا».

و کاش اکنون می‌بود، تا آخرین دریای توفانی آنرا ببیند. هر چند، هر جا نقش قطره خونی هست حضور او |تردید ناپذیر است.

۲- تمدن و تجدد

این رساله، بنا به شرح پیش آغاز، متن سخنرانی علی شریعتی است، که در انجمن علوم اجتماعی خراسان ایراد شده است، و مخاطب سخنران، «روشنفکر تحصیل‌کردگان هستند که در جستجوی علاج و چاره‌رهایی از درد و بیماری غریزدگی و تجدد طلبی‌اند».

بقیه در صفحه ۷۶



شریعتی، چهره بی‌همتای قرن ما



از: دکتر ابراهیم یزدی



برای نوشتن از فرزانه مردتاریخ معاصر ایران، از معلم ستین انقلابمان، از شهید دکتر علی شریعتی در این مجال مختصر نمیشود ادای دین کرد و چنین هم هست. ولی ای ادای احترام و بزرگداشت سال گشت شهادتش و ندن همیشه بیادش و زدودن غبار فراموشی از مانده‌هایی از این شهید بزرگ، شرح آشنائی و روزهای در کنار او و در رابطه با او بودم می‌نگارم. باشد که این اله در این روزها که شکوفه‌های انقلابان نوید بهاران خزان را میدهد گوشه‌هایی از ایثار و مبارزات این بزرگ د انقلاب مارا روشن کند و ادای دینی باشد برای حقیر که بخار همراهی و همکاریش را داشته‌ام.

آشنائی من با مرحوم شهید دکتر علی شریعتی بزمانی رسد که او در دبیرستان ابن‌یمین درس می‌خواند در آن لها در مشهد به توسط محمدتقی شریعتی پربزرگوار ما کانونی تاسیس شده بود بنام «کانون نشر حقایق لای» که به تفسیر قرآن و تعبیر مقالات اسلامی پرداخت. در همان زمان در تهران نیز انجمن اسلامی دانشجویان بوجود آمد که این انجمن با کانون نشر حقایق لای در ارتباط دائم بود و مقالات و نشریات خود را اختیار اعضای یکدیگر قرار میدادند. در آن زمان من عضو من اسلامی دانشجویان بودم و با مقالات و نوشته‌های ر علی شریعتی از طریق رابطه با کانون نشر حقایق لای آشنا شدم. از جمله مقاله‌ای بود بنام «اسلام مکتب طه» و ابوذر غفاری.

در آن سالها سازمانی بصورت مخفی بنام «نهضت پرستان سوسیالیست» تاسیس شده بود و مرحوم دکتر شریعتی تحت تاثیر این نهضت قرار گرفته و مدتی نیز و آن بود و جزوه «اسلام مکتب واسطه» نیز که نمایانگر ر و عقاید او و همچنین روشنگر بنیانه‌ها و مبانی فکری من اسلامی دانشجویان و نهضت خدایپرستان سوسیالیست بود در چنین شرایطی نوشته شد. با این جزوه و چنین کتاب ابوذر غفاری با عقاید و افکار دکتر علی شریعتی بیشتر آشنا شدم.

بعد از ۲۸ مرداد و تاسیس «نهضت مقاومت ملی» که ت شخصیت‌های اسلامی و سیاسی آن دوره، از قبیل الله حاج آقا رضا زنجانی، آیت‌الله طالقانی، آقای دس بازرگان، آقای سبحانی، مرحوم نخشب، سوم رحیم عطایی.... بوجود آمد در مشهد نیز کمیته نهضت مقاومت با شرکت فعالانه شخصیت‌هایی نظیر طاهر احمدزاده (استاندار فعلی خراسان) مرحوم

ش، آقای محمدتقی شریعتی و مرحوم دکتر علی شریعتی و چند تن دیگر ایجاد شد. «نهضت مقاومت ملی» پیمته‌های ایالتی که به اصطلاح شعبه‌هایی از آن بود در س دائم بود.

آن زمان من در کمیته مرکزی نهضت فعالیت میکردم. مسئولیتهای متعددی داشتم که از آن جمله مسئولیت ط با شهرستانها بود. از این طریق من مدام در ارتباط با ای این کمیته‌ها از جمله دکتر علی شریعتی بودم. سال ۱۳۳۶ از طرف کمیته مرکزی نهضت مقاومت برای ماموریتی عازم مشهد شدم تا در جلساتی که قرار بر منزل مرحوم آسایش تشکیل شود شرکت کنم با سفر به مشهد و آشنائی حضوری با مرحوم دکتر علی شریعتی و بوب افکار و عقاید والای او شدم و آشنائی و همکاری ما مختلف بخود گرفت.

آن سالها که دولت اقبال بر مصدر صدارت بود یورش می علیه نهضت مقاومت صورت گرفت و طی آن صدنفری در تهران و در شهرستانها دستگیر شدند و از نه خراسان نیز عده‌ای از جمله آقای طاهر احمدزاده و علی شریعتی دستگیر و شبانه به تهران آورده شدند و شکر ۲ زرهی زندانی گشتند و دستگاه استبداد دکتر علی شریعتی را بعنوان اینکه جوانترین عضو این نهضت بود بیش همه در زندان نگهداشته و شکنجه کرد.

بر آن روزها که من در مشهد بودم بطور تصادفی به ال یورش گران نیفتم. شرح واقعه از این قرار بود که ای در منزل مرحوم آسایش تشکیل شده بود و گروهی زرگان کمیته خراسان در آن شرکت داشتند. در آن شب بطور تصادفی در این جلسه شرکت نکردم و فردایش که بود بدین آقای طاهر احمدزاده بروم از پسر بزرگ او بد مسعود احمدزاده شنیدم که آقای طاهر احمدزاده و دکتر شریعتی و جمعی از دوستان به چنگال استبداد گرفتار ماند، بعد از شنیدن واقعه و تماس با یکی از مسئولین ست بلافاصله از مشهد خارج شدم و بطور ناشناس به جند و پس از آن به نقاط مرزی کشور مانند تایباد و تربت و سپس به قوچان، گنبد و گرگان و پس از آن به تهران شتم.

مرحوم دکتر علی شریعتی پس از آزادی از زندان و به ان رساندن تحصیلاتش تصمیم گرفت به خارج از ایران بافرات کند، با وجود اینکه شاگرد اول دانشکده بود و طبق یون دانشگاه حق داشت که از بورس استفاده کند ولی امل رژیم از خارج شدن او جلوگیری میکردند و چندین ل بخاطر مبارزه‌های سیاسی‌اش از استفاده از این بورس

در حال سخنرانی در حسینیه ارشاد.



محروم شد. ولی بالاخره با فشارها و مبارزاتی که در این مورد به عمل آمد برای تحصیل به فرانسه رفت.

مرحوم دکتر علی شریعتی با خارج شدن از ایران به شدت مبارزات خود افزود تا اینکه در سال ۱۳۳۶ من از ایران خارج شدم و مجدداً ارتباط ما برقرار شد.

این را نیز اضافه کنم که قبل از مسافرت ما به خارج از کشور عده‌ای از دوستان و اعضای نهضت مقاومت به اروپا و امریکا سفر کرده بودند. و فعالیت و مبارزات ضلرژیمی خود را آغاز کرده بودند. از جمله «دکتر گارگشیا» در آلمان، «دکتر تقی‌زاده» در انگلیس، «پرویز امین» در پاریس و «صادق قطب‌زاده» در امریکا. این دوستان با تشکل و سازمان‌بندی تماس‌ها و همکاریهای خود را با دانشجویان ایرانی و مبارزان و انقلابیون غیرایرانی شروع کرده بودند از آنجمله با جبهه آزادیبخش الجزایر و کشورهای مرقی اسلامی نظیر مصر و جمال عبدالناصر تماس برقرار کرده بودند در این زمان، قبل از تشکل «جبهه ملی ایران» در اروپا، مرحوم دکتر علی شریعتی، با کمک سایر دوستان نشریاتی را تحت عنوان «جوانان نهضت ملی ایران» چاپ و منتشر میکردند. این نشریات ضمن توزیع در میان دانشجویان مسلمان ایرانی به کشورهای الجزایر، مصر و غیره... نیز ارسال میشد. پس از تاسیس «جبهه ملی» با

توافق دوجبهه اروپا و امریکا قرار بر این شد که روزنامه «ایران آزاد» در اروپا و ماهنامه «اندیشه جبهه» در امریکا منتشر شود.

«ایران آزاد» که بهمت مرحوم دکتر علی شریعتی انتشار می‌یافت نشریه سیاسی و خبری بود و «اندیشه جبهه» به مسائل تئوریک مبارزات مسلمانان می‌پرداخت.

روزنامه «ایران آزاد» تا زمانی که دکتر در اروپا بود به مسئولیت او با مقالات و تفسیرهای عمیق و با ارزش در اختیار دانشجویان و مبارزین قرار میگرفت. مرحوم دکتر شریعتی مطالب و مقالات پرچنبه و انقلابی خود را با اسم مستعار «شمع» می‌نوشت. (در اینجا لازم می‌دانم توضیح دهم که انتخاب نام «شمع» علاوه بر آن حالت عرفانی و ایثار، کلمه رمزی هم بود که از اول کلمات، شریعتی، مزینانی و علی تشکیل شده بود).

در همین دوران مرحوم دکتر علی شریعتی با جبهه آزادیبخش الجزایر و هیأت تحریریه ارگان جبهه المجاهد تماس و همکاریهای نزدیک داشت. تا اینکه در سال ۱۳۴۴ به ایران بازگشت و به فعالیت خود در حوزه دانشگاه مشهد و حسینیه ارشاد ادامه داد.

باعتماد من شهید دکتر علی شریعتی سهم بسیار مهم و ارزشی در انقلاب ما داشته و دارد و در میان متفکرین و نویسندگان - چه مسلمان و چه غیرمسلمان، هیچ متفکر و نویسنده‌ای به اندازه مرحوم دکتر علی شریعتی نتوانسته است در قلمرو فکر و اندیشه باین انقلاب و پیشبرد آن اثر بگذارد. و هیچ متفکری مثل «علی» نتوانسته است در جوانان این آب و خاک که سازندگان عمده این انقلاب بودند تاثیر بگذارد. شاید به جرات بتوانم بگویم که چهره شهید دکتر علی شریعتی در دنیای اسلام، در قرن معاصر بی‌همتاست.

شریعتی که در ابتدا خود شاگرد این حرکت نوین انقلاب اسلامی ما بود، بصورت یکی از معلمان و راهبران سازندگان این جنبش نیز درآمد و پرتو فکر و اندیشه او مشعل دست شهیدان به خاک خفته انقلاب ما گردید. در پایان لازم است اشاره کنم که شخصیت «علی» صرفاً نباید در چهارچوب سخن‌ها، نوشته‌ها و مقالات او دید. بلکه شخصیت او را باید در زندگی عارفانه او جستجو کرد. همانطور که متخلص به «شمع» بود مثل شمع نیز سوخت و روشنائی‌اش فراراه رهروان اسلام باشد. من شخصیت علی را در کتاب «کویر» یافته‌ام که در آن عمق عرفان و پاکبختگی این فرزانه مرد تاریخ معاصر ایران متجلی است. درود فراوان به روان پاکش باد.



برادرم...

م «افسانه شریعتی»



برای بررسی نقشی که علی شریعتی برادرم در جنبش بی‌نظیر مسلمانان امروز ایران دارد، باید کمی به عقب برگشت. زندگی اجتماعی علی از دبیرستان آغاز شد. فعالیت در کانون نشر حقایق اسلامی را که بنیانگزارش پدرم بود، از همین دوران آغاز کرد و با آموزشی که در مکتب پدر یافت، به نوشتن مقالات علمی، فلسفی و مذهبی پرداخت. در این زمان بود که به نهضت خدایپرستان سوسیالیست که جوانان مسلمان آنرا پی‌ریزی کرده بودند پیوست: نهضتی که جهان‌بینی توحیدی داشت و سیستم اقتصاد اسلامی را نوعی سوسیالیسم فهم میکرد.

علی در این زمان اولین اثر خود را تحت عنوان «مکتب واسطه اسلام» منتشر ساخت و در همین سالهاست که کتاب ابوذرغفاری را ترجمه کرد. دوران دانشکده علی مصادف با مبارزات قهرمانانه ملی برهبری مرحوم مصدق است. در این دوران بود که خلق ایران با طلیعه آزادی آشنا شد و جهش فکری و سیاسی یافت. علی که سخت به مصدق آزادت می‌ورزید در همه مبارزات، میتینگها و جنبش‌هایی که توسط پدر رهبری می‌شد، شرکت میکرد و برای آزادی این آب و خاک، آرزوهائی در سر می‌پروراند. در این دوران پرشکوه بود که شعور سیاسی‌اش رشد نمود. اما متأسفانه این دوران خوش کوتاه بود و قدرتهای بزرگ برای کوبیدن این نهضت مردمی دست به کار شدند و «سیا» با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، «مصدق» این رهبر ملی را ساقط کرد. در این جا دژخیم سایه سیاه و شوم خویش را بر همه جا گسترد و همیشه چنین است که در نبرد بین خلق و ضدخلق اگر دشمن خلق پیروز شود، خودکام‌تر و جری‌تر از پیش تسلط می‌یابد. آزادیخواهان و مبارزان یا به شهادت رسیدند و یا به زندان افتادند و قتلران سلطه اهریمنی خویش را باز یافتند و تمام تجارب امپریالیسم بکار گرفته شد تا مبارزات را سد کند و منافع خویش را همچنان حفظ کند و بیش از پیش بر گروه مردم فشار آوردند.

اما مؤمنان و حق‌طلبان را هیچ چیز مایوس نتواند کرد و علی نیز در این طوفان خانمان‌برانداز که سخن از انتخاب ذلت یا عزت بود، تعهد انسانی خویش را درک کرد و با پدر به نهضت مقاومت ملی پیوست و فعالیت‌های شبانروزی را آغاز کرد، اما رژیم او و پدر را به همراه ۱۶ نفر از دوستان که یکی از آنها آقای طاهر احمدزاده استاندار خراسان بود گرفتند. اینها عضو جبهه ملی و از آزادیخواهان خراسان بودند. اینها را به زندان بردند و علی جوان بیش از همه شکنجه شد که با نیروی ایمانش تحمل کرد زیرا بقول «خازن» مجاهد مشروطیت، آنکه در حریم وفا قدم بردارد، باید عاشقانه بردارد. باید عاشقانه گام بردارد زیرا که این راه خالی از خطر نیست.

از زندان که آزاد شد، تحصیل را ادامه داد و چون در دانشگاه شاگرد اول شد، با بورس دولت به فرانسه رفت و از همان آغاز ورودش با کمک دوستان مسلمانش گروه جوانان نهضت ملی ایران را در اروپا ایجاد کرد و پس از تشکیل جبهه ملی دوم در ایران افراد مسلمان جبهه ملی ایران را در ۲۵ فوریه ۱۹۶۳ ایجاد کرد و علی و دوستانش نیز جبهه

ملی اروپا را در ماه مه همان سال تشکیل دادند. بعد از اولین کنگره در آلمان، از طرف جبهه، انتشار روزنامه ارگان آن به علی واگذار شد - و او اولین شماره ماهنامه را به نام «ایران آزاد» منتشر کرد.

در پاریس با جبهه آزادیبخش الجزایر و المجاهد همکاری نزدیک داشت و از تجارب آنها بسیار سود می‌برد. مقالات و نشریه‌ها را باسم مستعار «شمع» امضاء میکرد. در پاریس فرصت بسیار مفتهم بود و او با آخرین تلاش و قدرت و عطش، به تغذیه و تقویت روح و اندیشه‌اش همت گماشت و لحظه‌ای از یاد مردمش غافل نبود.

علی در پاسخ نامه‌ای که دوست شاعرش به همراه شعری برایش فرستاده بود نوشت:

«دردها و سوزهای شخصی را کنار بگذار. من مدتهاست که از این شعرها لذت نمی‌برم و عادت ندارم نان مردم را بخورم و درد خودم را داشته باشم». او تعهد اسلامی‌اش را تنها منحصر به ایران نمی‌دید و روح جهانی مکتب اسلام را عمیقاً درک کرده بود. از این رو قلم و استعدادش را در خدمت رهایی مردم الجزایر از استعمار فرانسه قرار داد و همکاری فعالانه‌ای با آنها داشت و با توشه‌ای از این تجربیات گرانقدر و با آرزوهای بزرگی دردل برای رهایی مردمش به وطن برگشت. خود می‌گوید: «آرزویم این بود که پس از تجربه همه راهها و رسم‌ها و مکتبها با اندیشه‌ای روشن و جانی آزاد، دور از این کوچه‌ها و اتوبان‌های پیش‌ساخته راه تازه‌ای پیدا کنم: آنچه را که ملت ما بدان محتاج است. همه می‌روند مهندس و طبیب و حقوقدان و شیمیست برمی‌گردند. اگر ملتی از این مقوله‌ها کمبود داشته باشد می‌تواند بخرد. روشنفکران ما می‌روند و کمونیست برمی‌گردند، سوسیالیست می‌شوند، اگرستانسالیست می‌شوند، لیبرال و دموکرات می‌شوند یا چیزی نمی‌شوند همچنان یا کافر زاهد یا فاسد می‌مانند و بایک تیتیر تو خالی و چمدان توپر برمی‌گردند و پروانه کسبی دارند. اینها هیچکدام نه کار تازه‌ای است و نه دواي دردی.»

آری، علی با دلی سرشار از اندوخته‌ها و امیدها برای وطنش برگشت اما در مرز او را گرفتند و بزدان بردند و پس از زندان با داشتن دو دکترای جامعه‌شناسی و تاریخ اسلام بعنوان يك معلم ساده به اطراف مشهد فرستادند، اما پس از چندی، آقایان تصمیم گرفتند که با سمت استادیاری او را به دانشکده ادبیات بیاورند و اینجا شروع تلاشهای بزرگ علمی، مذهبی و اجتماعی اوست.

او با آگاهی و تسلط به فرهنگ مغرب‌زمین و آشنائی با مکتب اصیل اسلام شور و شوقی عجیب در جوانان تشنه بوجود می‌آورد. کلاسهایش همه محدودیتها را شکست. شماره دانشجویانی (و حتی معلمین) که از سایر دانشکده‌ها مشتاقانه به پای درسش می‌آمدند روز بروز افزون‌تر می‌شد. جوانان گوشه‌های مشتاقشان را به کلام جان‌بخش او می‌سپردند و او با سخنانش در شهر ظلمت گرفته آنروز و در عهد خشکسالی و قحطی مردانگی و مردی چراغ بلورین توحید و باران رحمت آزادی را به جوانان پیشکش داد و